

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه عادیات (جله یازدهم)

نختم منتهوی استاد اخوت ۱۴۰۸/۰۸/۲۰

سلامتی خودتان و همه دوستان آل محمد (صلی الله علیه و آله)، صلواتی عنایت بفرمایید.

یکی دو مبحث از بحث امت باقی ماند که ان شاء الله به سوره های دیگر که متناسب است برسیم، آنجا این مباحث را باز کنیم. تشکیل، استقرار و تثبیت و به غایت رسیدن امت از مباحثی است که ماند برای سوره های دیگر.

### ساختار امت

خداوند توفیق تبعیت یک عده را تحت ذیل امام حق را می دهد، بماند که ممکن است در این مسیر یک عده خطا کنند و خود را جدا کنند اما به هر حال امامتی اقامه می شود و امتی مثل امت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در زمان شان در مدینه مستقر می شود، قبلا هم گفتیم این ۳ مرحله؛ شکل گیری، استقرار و تثبیت این طور نیست که به ترتیب باشد بلکه در هر حالتی این شکل گیری، استقرار و تثبیت وجود دارد و این ۳، مراتب زمانی نیستند بلکه مرتبه حقیقی هستند.

شکل گیری امت، نازل کننده فضل، رحمت و احسان

استقرار امت، نازل کننده فضل، رحمت و احسان

تثبیت امت، نازل کننده فضل، رحمت و احسان

مرحله تثبیت عبارت است از اینکه چرا ما ۱۲ امامی «اثنی عشره نقیبا» هستیم، کار امیرالمومنین (علیه السلام)، کار امام حسن (علیه السلام) و بقیه ائمه (علیهم السلام) چیست و مبحث سوم به این تثبیت برمی گردد. یا اینکه چرا ۱۲ «شهر» یا «ماه» لازم است، که محرم می خواهد، «ربیع» می خواهد و ... در روایات است که ۱۲ ماه به ۱۲ امام برمی گردد. که اینها همه در تثبیت امت است.

ورود به این مبحث از این جا آغاز شد که در قرآن «یا ایها الناس» و «یا ایها الذین آمنوا» کلی هستند و به غیر از خطاب‌های خاص مثل «یا ایها النبی» همه ذیل همان دو مدل کلی است که یا بحث ایمان و مراتب ایمان است و یا مرتبط با مباحث فطری است که با ناس می‌آید.

«یا معشر الانس و الجن» و «یا بنی آدم» هم به «یا ایها الناس» برمی‌گردد.

پس ما دو مرتبه یا دو جنس از امت داریم که این‌ها جدای از هم نیستند. «یا ایها الناس» شبیه مکی است و «یا ایها الذین آمنوا» شبیه مدنی است. البته ممکن است این فضای مکی در مدینه بررسی شود که فرقی ندارد. انسان وقتی حیثیتی اجتماعی دارد می‌تواند خدانشناسی‌اش را اجتماعی از خود بروز دهد. بنابراین یک امت توحیدی در سطح فطری داریم که در آن خطاب‌های عمومی وجود دارد.

مرتبه اختصاصی، موقعی حاصل می‌شود که عقلانیت کار می‌کند (در مرتبه توحیدی نوعا با فطرت و رحمت کار داشت) در این امت، فضل به کار می‌آید. مرتبه اختصاصی امت با شکوفایی عقل و خرد همراه است، این امت حاصل حاکمیت دین و شریعت است. چون عقل حتما نیاز به حجت بیرونی دارد. شریعتی که در این امت جاری می‌شود شریعتی از جان امام است و ائمه‌شان نمی‌تواند غیر خاتم باشد. تقریبا برای هیچ کدام از انبیاء گذشته ما، چیزی به نام مشاهد یا مرقد منوره نداشتیم، مثلا برای حضرت موسی (علیه السلام) زیارتگاه و مقبره نداریم. هر کدام از این پیامبران (علیهم السلام) هم دوازده امام داشتند، خود موسی (علیه السلام) مشخص نیست، دیگر چه برسد به دوازده امامش. این ننگ است برای بشریت که این چنین از پیامبرش قدرشناسی کرده است..

بدین ترتیب واحد ساختاری امت که جمع آن باعث پدیداری یک امت کامل می‌شود در دو سطح و مرتبه در قرآن مورد مطالعه است:

گروه اول: اقوامی که موجب پدیداری امت توحیدی در دو مرتبه فطری (ناس) و مرتبه اهل عدل و احسان می‌شود.

گروه دوم: اقوامی که مقابله کننده با امت توحیدی در یکی یا هر دو سطح امت توحیدی هستند.

در واقع همه انبیاء و ائمه‌شان به پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) او تفویض شد.

این امت موظف به اقامه قسط به کل جهان است. این همان است که حضرت امام خمینی (ره) می‌فرمایند که اسلام در همه جا پرچمش افراشته خواهد شد.

این امت انعکاس دهنده صفت «اهل تقوی و مغفره» خداوند است.

پس ما یک امت واحد توحیدی و یک امت واحد عدل و احسان گذاشتیم که خداوند در اثر استقرار این امت به انسان‌ها فضل و رحمت و احسان عطا می‌کند.

هر امتی مانند انسان دارای یک ساختار است که به واسطه فعال شدن آن به شکوفایی و کارآیی می‌افتد.

هر امتی فضل و عنایت خاصی از جانب خدا دارد که به واسطه آن توانمند می‌شود و می‌تواند به طور اختصاصی کارهایی انجام دهد. هر امتی به واسطه فضائلش می‌تواند وظایفی انجام دهد.

خداوند برای امت عبادات مخصوصی به نام منسک قرار داده است که می‌توانند به صورت جمعی و گسترده عبودیت خدا را جشن گرفته و در اثر شکوه و عظمتی که می‌یابد علم، معنویت و اجر فراوانی را دریافت کنند.

انسان در صورت برخورداری از عنایت و فضل الهی به تنهایی می‌تواند خصوصیات یک امت را داشته باشد.

در تشکیل امت واحد توحید خواست مردم و فعال شدن تک‌تک آنها با اهمیت است زیرا امت‌سازی توحیدی از مسیر اکراه و اجبار و بدون تفکر و تعقل به دست نمی‌آید. به خلاف امت‌سازی‌های غیر توحیدی که بر اساس خدعه و نیرنگ یا جهل و از سر استکبار و اعمال زور به وجود می‌آید.

ما یک امت توحیدی و یک امت اختصاصی داریم که در اول به ظاهر از هم جدا هستند اما به تدریج باید این دو شکل روی هم بیفتند و مراتب مرتبط با هم شوند.

این دو هرکدام ساختاری دارند که ما آن‌ها را جدا از هم نمی‌دانیم. یک سری وظایف و عبادات دارند که بین وظایف و عبادات را جدا و متمایز کردیم. یک سری رحمت و فضل خدا است که به این‌ها نازل می‌شود و یک سری غایت امت داریم که ممکن است با فضل و رحمت یکی بگیرد که در آیات این دو از هم جدا است. در انتهای کار هم یک سری آسیب‌هایی داریم.

امروز ۵ شکل را می‌توان بررسی کرد که خودش یک طرح درس است. اولین حسنی که دارد این است که یک‌بار می‌توانید تمام قرآن را از منظر امت خواند و یک استقرای ضمنی و نه دقیق، در این مطالب داشت. استقرای ما نزدیک به حصر است، مثلاً امت، عبادت دارد.

جنس امت «یا ایها الناس» شد. که به هماهنگی در آن اشاره دارد و حد اشتراک‌شان انسان بودن‌شان بود که حد فطری بود و اگر بین «یا ایها الذین آمنوا» را گرفتیم، حد اشتراک‌شان، ایمان‌شان بود. پس دو امت بود که این‌ها به مرور روی هم سوار می‌شوند. ساختار امت را از واژه «قوم» گرفتیم. قوم با قیام، قائم، قوام و استقامت هم خانواده است و ریشه همه این‌ها همت گذاشتن برای کاری است. این‌گونه معنای قوم با امت بسیار نزدیک به هم است، ولی در قوم اهتمام به کاری است که به قیام همراه با استقامت برسد.

ساختار و اجزای تشکیل‌دهنده یک امت، قوم است. با بررسی کلمه قوم در قرآن می‌توان شاخص‌های توانمندی امت حق و امت باطل را بیابید، قوم مجرمون، قوم یعقلون و .... داریم. پس قوم واحد ساختاری امت است و در واقع از نظر نیازهای معنوی بررسی می‌شود. در ظاهر آیات نیازهای معنوی یاد شده است به این ترتیب:

اقوامی که موجب پدیداری امت توحیدی در دو سطح هستند: قوم یشکرون، یدکرون، یعقلون، یتفکرون

اقوامی که مقابله‌کننده با یکی یا دو سطح امت هستند: قوم سوء فاسقین، قوم یفتنون، قوم سوء، ظلمو انفسهم، منکرون، کفروا بعد ایمانهم، نکثوا ایمانهم، لا یعقلون، قوم بور، قومی که غضب الله علیهم و ...

هر کدام از این‌ها معانی‌ای دارد که این‌جا آورده نشده است، قوم یفتنون قومی است که دچار فتنه شده است و نمی‌تواند از آن رهایی یابد. قوم بور، هلاکت شدنی که می‌خواست به نتیجه‌ای برسد اما نرسده است.

بر اساس قوم‌هایی که در قرآن بیان شده است می‌توان ساختار امت را در دو طیف حق و باطل و آن دو طیف را در دو مرتبه «ناس» و «الذین آمنوا» به دست آورد.

بدین ترتیب چهار ساختار تفکیکی می‌توان برای امت به دست آورد:

- ساختار امت واحده توحیدی
- ساختار امت اهل عدل و احسان

• ساختار امت غیر توحیدی

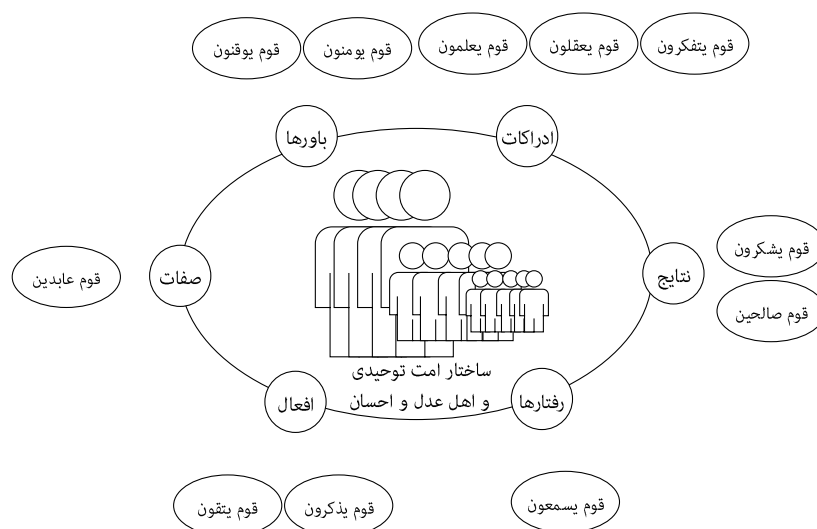
• ساختار امت ظلم و عدوان

از آنجایی که قوم‌هایی که در قرآن یاد شده است هر یک ممکن است مربوط به دو مرتبه «ناس» و «الذین امنوا» به جای چهار ساختار به دو ساختار اکتفا شده است. در این صورت مخاطب لازم است با شناخت واژگان قرآنی در هر دو مرتبه هر یک از ساختارها را خود در دو مرتبه مطالعه کند.

مثلا قوم صالحین گاهی در امت مدنی و گاهی در امت مکی است. مثلا صاحب اثری مردم را در جامعه‌ای مکی به صالح بودن دعوت می‌کند. به خاطر همین شما باید به سوره‌ها و مضامین آیاتش برگردید زیرا در هر دو حالت معنا پیدا می‌کند، یعقلون می‌تواند در فضای مکی یا مدنی معنا شوند.

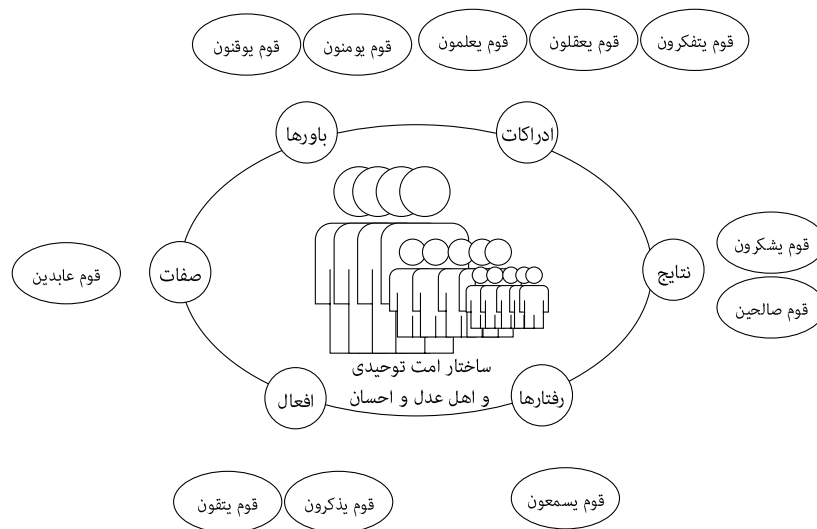
در ساختار توحیدی و عدل، فضل، احسان چنین‌اند:

- برخی اقوام کمک‌کننده آن هستند که مردم بفهمند، مثل نویسنده‌ها، که نقش ادراکی دارند.
- برخی افراد تامین‌کننده باورهای امت‌اند. مثل علماء، که قابل اعتماد مردم‌اند. یک گروهی از علما هستند که وقتی روی چیزی صحه می‌گذارند، مردم می‌پذیرند.
- برخی افراد سجایای زیبا برای امت رقم می‌زنند. آن‌ها زینت جامعه‌اند؛ مثلا خانواده‌های شهدا
- برخی افراد در حکم قلب جامعه‌اند؛ مثل رهبران
- برخی موجب جاری شدن امور در بین مردم‌اند که کارهای اجرای انجام می‌دهند.
- برخی حکم مفاخر جامعه را دارند که می‌شود به آن‌ها بالید و این تعداد می‌توانند نماینده هر کدام از آن اقوام باشند.



صفت همان فعل است، اینکه ما جدایش می‌کنیم به خاطر تاکید خاصی است که روی آن است.

روی هم افتادن این دو ساختار به جهت منطقه عملیاتی این هاست که می‌توانند جای هم عملکرد داشته باشند.



در نظام باطل، رهبری وجود ندارد و به صورت شئی از طریق رسانه‌ها هدایت می‌شوند. ساختار امت را از «قوم» گرفتیم.

## وظایف امت:

برای استخراج وظایف امت از اقامه، استقامت و قوام بهره بردیم.

- وظایف در قبال خدا
- وظایف در برابر ولیّ الهی
- وظیفه نسبت به یکدیگر
- وظیفه نسبت به مستضعفین
- وظیفه نسبت به مستکبرین

که باید حقوق، عقد، عهد و حدّ را رعایت کنند.

برخی مثل عقد راجع به خدا ممکن است مستقیم مرتبط نباشد.

در مجموع دو مدل وظیفه برای امت در نظر گرفته شده است:

- **وظایف مقدماتی:** وظایف پس زمینه‌ای است که هر کسی در امت است باید انجام دهد.
- **وظایف نتیجه‌ای:** بعد از یک‌سری فرایندهایی لازم است که وظایفی انجام شود یعنی بعد از پذیرش نظام باوری باید یک‌سری کارهایی انجام دهد.

پنج وظیفه نسبت به خدا، ولیّ، یکدیگر، مستضعفین و مستکبرین دارید که یا عهد، عقد، حدّ یا حق است که باید رعایت کنید و این‌ها وظایف مقدماتی است. به راحتی می‌توان از این‌ها یک کتاب مهارتی کامل استخراج کرد اما وقتی وارد قرآن می‌شوید در سوره مبارکه مائده، دو مدل وظیفه مقدماتی و نتیجه‌ای می‌بینید.

این وظایف را می‌توان با استفاده از آیات ابتدایی سوره مبارکه مائده به سه دسته از هم متمایز کرد:

- وفای به عقود
- تعاون بر برّ و تقوی
- عدم تعاون بر اثم و عدوان

در نتیجه وفای به عقود و نیز تعاون بر برّ و تقوی و عدم تعاون بر اثم و عدوان امت لازم است:

- اقامه کننده کتاب
- نماز
- قسط
- استقامت
- قوام باشید
- و شهید

این ها وظایف شد.

### عبادات امت:

عبادت به معنای ظهور عبد بودن در پیشگاه خداوند است و در قالب آدابی ممکن می شود. به همین دلیل عبادت امری ضروری برای هر فرد و به تبع هر امتی است. خداوند در قرآن عبادت‌هایی را که برای امت قرار داده است را با تعبیر «منسک» یاد می کند.

مناسک عبادت‌هایی هستند که منجر به اتحاد امت در امر عبودیت پروردگار و یگانگی او و شناخت رسول و ولیّ حامل امر او می شوند.

عبادت یعنی عبد بودن در مقابل خداوند است که در قالب آدابی ظهور پیدا می کند.

مناسکی را که برای امت وجود دارد می توان به دسته‌های زیر تفکیک کرد:

- مناسکی مانند حج که دارای مجموعه‌ای از مراسم است و در قرآن از آن یاد شده است.
- مناسکی مانند نماز جمعه و نماز عید فطر و ضحی که به عنوان نتیجه فعالیت‌های عبادی است و در طی فرایندی انجام می شود. از این مناسک و یا فعالیت‌های عبادی آنها در قرآن یاد شده است، لذا می توان به مقاصد و منافع آن از آیات دست پیدا کرد.
- مناسکی که توسط معصومین علیهم السلام به نحوی تأکید شده است. مانند انواع زیارات



## انواع میقات

در هر منسکی میقاتی به معنای محل و زمان ملاقات با خدا در نظر گرفته شده است. حال و هوای هر میقاتی متناسب با منسک متفاوت و تأثیرات آن نیز از یکدیگر متمایز است. اساس میقات درک مفهوم لقا ربّ و ابتغاء وجه اوست، که به عنوان مهم‌ترین عامل در نجات هر انسانی در دنیا محسوب می‌شود.

اگر منسکی این موارد را نداشته باشد دیگر منسک نیست: توجه به خدا، توسعه امت حق و ... افزایش معنویت عمومی...

اگر کسی حج رفت اما روحیه توسعه امت حق را نداشت، دیگر منسک نیست.

ما انواع منسک و انواع میقات داریم.

امت عبادتش در انواع منسک است، که به انواعی از میقات دست می‌یابد. اگر منسکش حج است، میقاتش با زمانی که نماز عید است، متفاوت است.

از تضادم منسک و میقات، رشد برای امت رقم می‌خورد. یعنی از ملاقات منسک و میقات خروج از ظلمات به رشد نصیب می‌شود که ما انواع منسک را این چنین تقسیم‌بندی کردیم:

- منسک حج که از آن در قرآن یاد شده است اما مثلاً اربعین در قرآن نیامده
- منسکی مانند نماز جمعه که نتیجه فرآیند نمازهای یومیه است و جمعه سیدالایام است و نماز جمعه هم سید نمازهاست و حکم جمع‌بندی دارد.
- مثلاً قوم یتفکرون و یعقلون و ... عبادت و منسک‌شان یکی است، خودساخته هم نیست، بین همه هم مشترک است.

### هر منسکی:

- مقاصد،
- منافع،
- احکام

• و آداب دارد.

بدترین کار این است که منسکی برای خوش آمد عده‌ای انجام گردد. حتما باید براساس قواعد شرعی آداب منسک تعیین شود و نه به ذوق و سلیقه کسی باشد. مثلا من نمی‌توانم بگویم که چون ۲۸ صفر است ایران را مثل کربلا کنیم و موکب بزیم! اول باید اثبات کنی که آنچه که برای اربعین است درست است یا نه و بعد ادامه دهید.

ما هنوز نمی‌دانیم که اربعین یک منسک شرعی یا ذوقی است. می‌دانیم که آخوند خراسانی و بقیه چنین کردند اما دلیل نمی‌شود. ممکن است کسی بگوید که وجاهت شرعی را از کجا بگیریم؟ ما این را از امام و رهبر باید بگیریم.

مثلا رهبر، روز قدس یک منسک تدبیر می‌کند، ما از او دلیل نمی‌خواهیم اما او باید دلیل داشته باشد. این دقت‌ها لازم است که هر کسی از راه نرسد و منسکی نیآورد که کل سیستم منسک به هم بخورد.

شارع نسبت به تمام احکام زندگی پاسخ دارد منتها خیلی از پاسخ‌ها را به منفعت عمومی واگذار می‌کند. مثلا شما خیلی از سوالاتی که از رهبر می‌پرسند، ایشان می‌گویند که به قوانین رایج توجه کنید مثلا اگر قوانین اجازه دهد ادامه تحصیل دهید. در نتیجه همه احکام قابل بررسی توسط شارع است.

مثلا شما می‌گویید که ما جمعی هستیم که می‌خواهیم یک تشکل داشته باشیم، می‌پرسند که کجا؟ می‌گویند دانشگاه. آیا دانشگاه به شما اجازه می‌دهد؟ بله. خب اشکالی ندارد.

آیا همه کارهای ما باید زیر نظر فقاقت باشد؟ بله

آیا فقیه برای همه کارها دستوراتی دارد؟ خیر

آیا این به معنای آن است که همه کارهای ما عنوان منسک می‌یابد؟ خیر

کارهای جمعی به عنوان اعم منسک هستند، که به طور خاص نمی‌گوییم.

اصل در میقات درک مفهوم لقاء رب و وجه رب است.

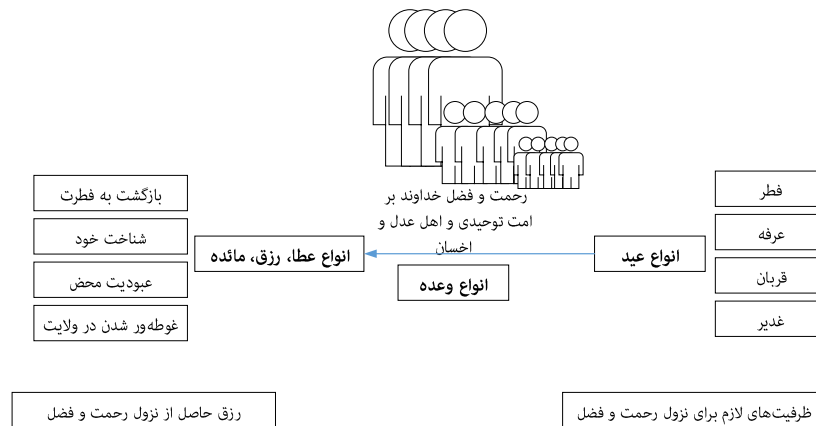
هر منسکی مثل اربعین، اگر کسی حظ و بهره‌ای از لقاء رب را نفهمید بدین معناست که فهم منسک بودن برایش مشخص نشده است.

بنابراین مباحثی که بررسی شد شامل:

- ساختار امت
- وظایف امت
- عبادت امت
- رحمت و فضل خدا بر امت

### رحمت و فضل خدا بر امت:

خداوند ظرفیت‌هایی برای امت تعیین کرد که به آن‌ها رزق، مائده و ... می‌گوید. بنابراین انواع «عید» و انواع «رزق» را خواهیم داشت.



در ادامه، بقیه عیدها را ذیل این اعیاد می‌آوریم.

- مثلاً اعیاد اهل بیت (علیهم‌السلام) همه شبیه غدیراند. یعنی تولد هر امامی شبیه عید غدیر است.
- برخی از اعیاد شبیه عید قربان‌اند، که باید در آن ذبح کرد. اگر کسی عیدی را پیدا کرد که باید در آن قربانی کرد، چنین عیدی است.
- برخی اعیاد شبیه عرفه است مثلاً ایام البیض.
- برخی اعیاد مثل فطراند. عید مبعث شبیه عید فطر است.

در واقع این اعیاد یک بستر نزول رحمت را فراهم می‌کنند مثلاً عید فطر در بستری از شب قدر و نزول قرآن است.

## غایت امت

در بیان غایت به این آیه توجه شده است:

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵) قصص

- غایت در دنیا: امامت
- غایت در آخرت: وراثت

بحث وراثت بسیار مهم است.

## وراثت

هر کدام از این بزرگواران به موهبتی رسیدند، بقیه هم در آن شریک شوند. غایت امت این است که به هر نحوی به هر کسی یا هر جمعی، موهبتی خاص آن جمع بدهند بعد بیایند این‌ها را بین یکدیگر انتقال دهند. مثلاً مواردی که برای انبیاء از خیر و موهبت دریافت می‌کنند خیلی فراوان است، می‌گوید «من يطع الله و الرسول مع الذين انعم الله...» که فرقی ندارد نبی یا صدیق یا شهید باشد.

«دعوت به خیر» و «امر به معروف» و «نهی از منکر» هم از شاخص‌های آن است. که این موارد، مقام ناصح امین هستند. این‌ها خیر خواه امانت‌دار اند.

## خاتمه

قسمت خاتمه، آسیب‌ها را در برمی‌گیرد که در روایات مطلب بسیاری دارد، به نظر می‌رسد که جلد ۳۲ بحار که حدود ۴۰۰ صفحه است همه‌اش راجع به این موضوع است.

در آسیب‌ها یک جنبه درونی و یک جنبه بیرونی داریم.

آن چه که در روایات است در جنبه فردی؛ «حب دنیا»، «حسادت»، «انواع گناه» و «انواع بخل» است و در برخی روایات، «قطع رحم» و «جبن» نیز هست.

نامه‌هایی که امیرالمومنین (علیه‌السلام) از زمان خلافتشان تا پایان جنگ صفین که تعداد زیادی هست، در هر کدام یک‌سری آسیب وجود دارد. موضوع معاویه‌های درونی ماست و یک سند تاریخی است که حضرت (علیه‌السلام) در عالم باقی گذاشتند.

به طبع «طغیان»، «جرم» و «تعدی» و «تفرقه» ناشی از همان آسیب‌هاست. این موارد نتیجه قبلی‌هاست.

این روایت را بخوانیم:

نصر، از عمر بن سعد، از ابی روق (که ابن عمر بن مسلمه ارحبی نامه‌ای در برابر نامه‌ای از معاویه به علی، در امارت حجاج به او داده) گوید:

ابو مسلم خولانی<sup>۱</sup> با مردمی از روستاهای شام [پیش از حرکت امیر مؤمنان علیه‌السلام به صفین] نزد معاویه آمدند و به او گفتند: ای معاویه بر چه پایه‌ای با علی پیکار می‌کنی که تو را نه صحبت و نه خویشاوندی (با پیامبر اکرم) و نه هجرت و نه سابقه‌ای چون او باشد؟ به ایشان گفت: من با علی از آن رو پیکار نمی‌کنم که مدعی صحابی بودن و هجرت و قرابت و سابقه‌ای چون او هستم. ولی شما خود به من بگویید، آیا نمی‌دانید که عثمان مظلومانه کشته شد؟ گفتند: چرا. گفت:

پس باید وی قاتلان عثمان را به ما واگذارد<sup>۲</sup> تا ایشان را به قصاص آن (خون ناروا) بکشیم و (در آن صورت) میان ما و علی جنگی نخواهد بود. گفتند: پس نامه‌ای [به او] بنویس تا افرادی از ما [نزدش] برند. پس این نامه را به علی نوشت و به ابو مسلم خولانی سپرد، ابو مسلم پس از تقدیم نامه به علی به خطبه برخاست و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت:

خطبه ابو مسلم خولانی

<sup>۱</sup> (۴) ابو مسلم خولانی زاهد شامی، موسوم به عبد الله بن ثوب - و گفته‌اند، ثوب یا ابن اثوب و پاره‌ای گویند: ابن عوف و ابن مشکم، و نیز گویند نامش یعقوب بن عوف بوده - از کسانی است که آهنگ دیدار پیامبر اکرم کرد ولی به دیدار آن حضرت کامیاب نشد و تا زمان یزید بن معاویه بزیست. - تقریب التهذیب، ۶۱۲ و المعارف، ۱۹۴. در نسخه اصل [الحوالی] آمده ولی درست آن چنان که در شنهج (۳: ۴۰۷) آمده «الخولانی» منسوب به خولان، یکی از قبایل یمن است.

<sup>۲</sup> (۱) متن «فلیدع الینا» و در شنهج [فلیدع الینا به ما تسلیم کند].

«اما بعد، تو به (تصدی) کاری برخاستی و عهده‌دار آن شدی که خداوند در صورتی که خود انصاف ورزی و داد دهی، آن را برای دیگر کس نخواهد.

اما عثمان در حالی کشته شد که مسلمان و مظلوم و حرمتش واجب بود<sup>۳</sup>، پس قاتلان او را به ما سپار، و تو امیر و فرمانروای مایی، و اگر یکی از مردم با تو مخالفت ورزد ما همه دست یاری خود را به تو دهیم و زبانمان گواه توست و تو را عذر و حجت باشد (که به درخواست و اصرار ما تسلیمشان کردی).»

علی به او گفت: فردا نزد من آی و پاسخ نامه‌ات را بستان. او برفت و چون روز دیگر باز آمد تا پاسخ نامه‌اش را بستاند، مردم از مضمون نامه‌ای که آورده بود آگاه شده بودند، پس گروهی شیعیان سلاحپوش از صبحگاه مسجد را انباشته بودند و بانگ می‌زدند:

ما همگی ابن عفان را کشته‌ایم [و این بانگ را تکرار می‌کردند]. به ابو مسلم اجازه ورود دادند و خدمت امیرمؤمنان علی آمد که پاسخ نامه‌اش را بگیرد و به وی گفت: اینک گروهی را دیدم که تو را با وجود آنان فرمانی نباشد. گفت: چه دیدی؟ گفت: به این گروه خبر رسیده بود که تو قصد آن داری که قاتلان عثمان را به ما سپاری، بانگ و فریاد بر آوردند و سلاح پوشیدند و ادعا کردند که همگی قاتلان عثمانند. علی گفت: «به خدا سوگند من یک لحظه هم نخواسته‌ام آنان را به تو سپارم، این کار تمام شده است و با توجه به آنچه خود دیدی مرا بایسته است که ایشان را نه به تو و نه به دیگری نسپارم.»

پس نامه را گرفت و بیرون آمد و می‌گفت: اینک پیکار نیک آمد. (که چاره‌ای از آن نیست).

نامه معاویه به علی

نامه معاویه به علی (علیه‌السلام) چنین بود<sup>۴</sup>:

<sup>۳</sup> (۲) «محرم» یعنی دارای حرمت و صاحب ذمه بود، یا آن که وی را در آخر ذی الحجه (که ماه حرام یا ماه احرام بستن حج بود.. م.) کشتند، و ابو عمرو گوید: یعنی روزه‌دار بود و نیز گوید یعنی خود چیزی را بر خویش حلال نکرده بود. و شعری که صاحب اللسان، (۱۵: ۱۳) آورده است: قتلوا ابن عفان الخلیفه محرمًا و دعا فلم ار مثله مقتولا به تمام این مفاهیم تفسیر شده.

و نیز خزانه الادب (۱: ۵۰۳-۵۰۴).

<sup>۴</sup> (۱) این نامه در العقد (۳: ۱۰۷) نیز آمده است.

بسم الله الرحمن الرحيم. از معاویة بن ابی سفیان به علی بن ابی طالب. سلام بر تو، من نزد تو خداوند را که جز او خدایی نیست (فرا یاد آرم و) ستایش کنم. اما بعد، همانا خداوند به دانایی خویش محمد را برگزید و او را امین وحی و فرستاده خود نزد آفریدگانش قرار داد، و از مسلمانان یارانی برای او برگزید او را به وسیله ایشان حمایت کرد و هر یک از ایشان به اندازه مراتب و فضایل خود در اسلام نزد او پایگاه‌هایی داشتند. برترین ایشان در اسلام و خیر اندیش‌ترین آنان در راه خدا و برای پیامبرش، خلیفه بعد از او بود و خلیفه جانشین او و سومی، خلیفه مظلوم عثمان بود، که تو بر همه ایشان رشک بردی و با همه گردن‌کشی کردی. و ما آن عصیان را در نگاه خشم آلود و گفتار ناهنجار و آههایی که از دل بر می‌کشیدی و در تأخیر تو از بیعت با آن خلفا دریافتیم (و می‌دیدیم) که به سان کشاندن هیون فحلی حلقه در بینی (به قهر و جبر) کشانده می‌شدی، تا با اکراه با ایشان بیعت می‌کردی. پس از بیعت به هیچیک از آنان بیش از پسر عمّت، عثمان حسد نمی‌بردی، در حالی که او به سبب خویشاوندی و دامادیش (با رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و باجنابی با تو) بیش از آنان استحقاق داشت که با وی چنان نکنی، با او قطع رحم کردی و نکویی‌هایش را زشت شمردی و مردم را بر ضدش برانگیختی و نهان‌شده و چهره نمودی، تا آنکه گروهی بر او تاختند و سپاهی همدست بر ضدش نظام یافت و در حرم پیامبر خدا اسلحه به رویش کشیدند و در کنار تو، در یک محله، او را کشتند و تو بانگ و فریاد را از سرای او می‌شنیدی ولی به گفتار یا کردار خود هیچ دستی‌نجنابندی که شک و تهمت (مشارکت خود را در قتل او) از خویشان دور کنی. صادقانه سوگند می‌خورم، اگر در ماجرای او موضعی می‌گرفتی و حتی یک بار کاری می‌کردی که گزند مردم (مهاجم) را از او باز داری، یک تن از ما هم تو را متهم نمی‌ساخت و (مردم) مخالفت و گردن‌کشی‌های تو را بر ضد عثمان از یاد می‌بردند. گذشته از این هواداران عثمان از آن رو بر تو بدگمانند که تو قاتلان عثمان را پناه داده‌ای و اینک همانان یاران و دستیاران، و دست و بازو، و نزدیکان و راز نیوشان<sup>۵</sup> تو هستند. به من گفته‌اند که تو خود را از خون او بری می‌دانی، اگر راست می‌گویی دست ما را بر قاتلانش گشاده‌دار تا ایشان را بکشیم، آنگاه (برای بیعت با تو) ما شتابنده‌ترین [مردم] به سوی تو خواهیم بود.

و گر نه تو و یارانت را جز شمشیر نسزد. سوگند به خداوندی که خدایی جز او نیست.

<sup>۵</sup> (۱) متن «بطانتک» و در اصل به تحریف [بطاشک].

این روایت را برای آسیب‌هایی که ممکن است به «امت» برسد می‌خوانم یعنی لایه‌ای از نفاق در افراد ایجاد می‌شود که افراد فریب این نفاق را می‌خورند، سخنرانی می‌کنند و مردم را دعوت به «فضل» و «احسان» و «رحمت» می‌کنند ولی تا زمانی که انسان درون خودش خداشناس نباشد قدرت تشخیص نخواهند داشت و استدلال‌ها نیز بسیار نزدیک به هم خواهد بود.

این اولین نامه است و بقیه نامه‌ها از اینجا شروع می‌شود.

بعد از این نامه حضرت امیر(علیه‌السلام) آغاز می‌شود که ممکن است در برخی حضرت(علیه‌السلام) به معاویه بگوید خدا تو را لعنت کند، ولی باید بدانید که مثلاً نامه ۵۰ امام، بعد از ۴۹ نامه پر از خطا و مغلطه معاویه بود.

علی(علیه‌السلام) به او نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم. از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به معاویه بن ابی سفیان. اما بعد، آن مرد خولانی نامه تو را آورد که در آن محمد(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را یاد کرده و از نعمتی که خداوند، از هدایت و وحی، بدو بخشیده سخن گفته بودی. سپاس خدای را که وعده او را راست آورد و پیروزی را برایش به کمال رساند<sup>۶</sup> و دستش را بر کشورها گشود و بر دشمنان<sup>۷</sup> و بدگویان چیره‌اش کرد، او را بر کسانی از قوم خودش که بر او تاختند و کینه ورزیدند و دروغ‌گویی خواندند و دشمنی‌ها نشان دادند و بر بیرون راندن او و یاران [و خویشانش] همدست شدند و عرب را بر ضدش برانگیختند و برای پیکار با او بسیج کردند و در کارش با نهایت سرسختی پای فشردند و عرصه را بر او تنگ ساختند، غالب فرمود و امر خدا، در حالی که بر همه آنان ناگوار بود، پیروز بر آمد، در حالی که، ای پسر هند، پافشارترین مردم در تحریک بر ضد او همان خاندان خود وی بودند و از قوم او آن که بدو نزدیکتر بود بیشتر لجاجت می‌کرد مگر آن کس که خداوند معصومش نگه داشته بود. به راستی روزگار نکته‌شگفتی را درباره تو از ما پنهان داشته بود، اینک تو خود آن را بروز دادی و رسوایی فزودی، آنجا که آغاز کردی تا نعمت خدای تعالی را در حق پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) خود و در مورد ما به خود ما خبر دهی، و چونان کسی گشتی که خرما به هجر (و زیره به کرمان) برد، یا کسی که استاد تیر اندازی خود را به مسابقه بخواند. و یاد کردی که خداوند از مسلمانان یاورانی برای او برگزید و به وسیله ایشان یاریش داد و آنان را به اندازه فضایلشان در اسلام، نزد او پایگاه‌هایی بود

<sup>۶</sup> (۱) متن «تم له النصر» و در شنهج [و ائده بالنصر].

<sup>۷</sup> (۲) متن «اهل العدا» و در اصل به تحریف [العدی] و در شنهج [العداوة].



و- ادعا کردی- برتر از همه ایشان در اسلام و نیکخواه‌ترین آنان نسبت به خدا و پیامبرش، آن خلیفه و جانشین آن خلیفه بوده‌اند. به جان خودم که پایگاه آنان در اسلام بزرگ است و لطمه بر آن دو، زخم سختی بر پیکر اسلام باشد، خدا آن هر دو را بیامرزد و به بهترین پاداشی جزایشان دهد.<sup>۸</sup> و نوشتی که عثمان در فضل، سومین فرد بود.<sup>۹</sup> اگر عثمان نیکوکار بوده خدا در برابر نیکیش به او پاداش خواهد داد و اگر بدکار بوده پروردگار بسیار آمرزنده‌ای را خواهد دید که بزرگی هیچ گناهی بیش از گستردگی و شمول بخشش و آمرزش او نیست. به حق خدا، مرا امید چنان است که آنگاه که خداوند به مردم به اندازه فضایلشان در اسلام و نیک‌خواهی ایشان نسبت به خود و پیامبر خود نصیبی عطا فرماید، سهم ما بیشتر باشد. همانا وقتی محمد(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) مردم را به ایمان به خدا و یکتاپرستی دعوت کرد ما- اهل بیت- نخستین کسانی بودیم که به او ایمان آوردیم و آنچه آورده بود تصدیق کردیم و سالها بر همان اعتقاد بودیم، در صورتی که در ربع مسکون (و بر پهنه زمین) هیچیک از اعراب، جز ما ایمان نیاورده بودند، پس قوم (قریش) خواستند پیامبرمان را بکشند و ریشه ما را بر کنند و بار اندوه‌ها را بر دلمان نهند و کارهای ناروا با ما کردند و ما را از خوراکی گوارا و نوشیدن جرعه‌ای زلال باز داشتند و بیم و ترس را به ما ارزانی داشتند<sup>۱۰</sup> و بر ما دیده‌بانان و جاسوسان گماشتند و ما را به رفتن بر کوهساری سخت و ناهموار ناگزیر کردند و آتش جنگ را بر (ضد) ما برافروختند و میان خود پیمانی نوشتند که با ما نخورند و نیاشامند و همسری و خرید و فروش نکنند و دست به دستمان نسایند و امانمان ندهند مگر آنکه پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را به ایشان سپاریم تا او را بکشند و بدو مثل زنند (که عبرت دیگران باشد) و ما از ایشان جز از موسم حجی تا موسمی دیگر امان نداشتیم (و امان فقط منحصر به ایام حج بود)، پس خداوند ما را بر حمایت از او و دفاع از حریم و نگهداشت حرمت او و نگهداری از او، با شمشیرهای خود، در تمام ساعات هولناک شبانه‌روز<sup>۱۱</sup> مصمم داشت، مؤمن ما از این پایمردی امید ثواب داشت و کافرمان نیز به سبب خویشی و ریشه دودمانی خود از او حمایت می‌کرد.

اما دیگر قریشیان که اسلام آورده بودند چنان بیم و هراسی که ما داشتیم، نداشتند زیرا یا به سبب هم‌پیمانی، ریختن خونشان بر (کفار) ممنوع بود یا عشیره و قومشان از آنان دفاع می‌کردند. و به هیچکس چنان گزندگی که از سوی

<sup>۸</sup> (۱) متن «و جزاهما باحسن الجزاء» و در شنهج [و جزاهما احسن ما عملا آن دو را به بهتر از آنچه کردند پاداش دهد].

<sup>۹</sup> (۲) متن «ثالثا» و در شنهج [تالیا پس از آنها].

<sup>۱۰</sup> (۳) متن «و احلسونا الخوف» و در اصل [و احلسوا... آمده، یعنی ما را ملزم بدان ساختند،- شنهج (۳: ۳۰۴) وجه درست آن در شنهج (۳: ۳۰۳) و (۴۰۸) آمده است.

<sup>۱۱</sup> (۱) متن از روی شنهج «باللیل و النهار» و در اصل [و اللیل و النهار].

قوم مان متوجه ما بود نرسید، چه آنان از کشته شدن نجات یافته و در امان بودند. این امری بود که خدا خواسته بود چنان باشد، سپس به پیامبر خود فرمان هجرت داد و از آن پس به وی اجازه داد با مشرکان بجنگد. چون نبرد سخت می شد و تکاوران را به میدان می خواندند، اهل بیت (علیهم السلام) او به پا می خاستند و وی ایشان را جلو می انداخت و دیگر یاران خود را، در پناه ایشان که سپر بلا شده بودند، در برابر تندی پیکانها و تیزی شمشیرها حمایت می کرد، پس عیبده<sup>۱۲</sup> در جنگ بدر، و حمزه در جنگ احد و جعفر و زید در جنگ مؤته<sup>۱۳</sup> کشته شدند، و کسی که اگر می خواستم نامش را ذکر می کردم<sup>۱۴</sup> آرزومند شهادت در راه خدا بود، همچون شهادتی که ایشان در رکاب پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، چندین بار پذیرا بودند و بدان نایل آمدند، جز آنکه مهلت آنان زودتر فرا رسید و مرگ این یک (که نامش را نمی برم) به تأخیر افتاد. و خدا ایشان را غریق احسان خویش کرد و به سبب اعمال صالحانه ای که از پیش تقدیم داشتند بر ایشان منت نهاد. و هرگز نشنیدم و ندیدم که در میان آنان کسی خدا را در فرمانبرداری از پیامبر او، نیکخواهتر، و پیامبرش را در فرمانبرداری از خدا گوش به فرمان تر، و در محنت و سختی و به گاه شدت خطر بردبارتر، و در جایگاههای ناگوار به همراهی با پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از آنان که برای تو نام بردم شکیبتر بوده باشد. مهاجران را نکوییهای بسیار بود که می دانیم<sup>۱۵</sup>، خداوند بسی بهتر از اعمال نیک آنان بدیشان پاداش دهد. تو از رشک بردن من بر خلفا و تأخیرم از (بیعت با) آنها و گردنکشی من بر ضد ایشان سخن گفتی. اما (درباره) گردنکشی، پناه بر خدا اگر هرگز چنان بوده باشد، و اما تأخیر من در موافقت با ایشان و ناخوشایندی از کار آنان، من در این مورد از کسی پوزش نمی خواهم (و نیاز به عذر آوری ندارم)، زیرا چون خداوند، که یادش شکوهمند است، جان پاک پیامبرش صلی الله علیه و سلم را باز گرفت، قریش گفتند: امیر از ما باید، و انصار گفتند: امیر از ما باشد. سپس قریش (به استدلال) گفتند: محمد، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از ما است پس ما بدین فرماندهی سزاوارتریم، و بر اثر آن انصار این حق را برای آنها شناختند و ولایت و سلطنت را به ایشان سپردند. اگر آنان حق خود را به مناسبت پیوندی بیش از انصار با محمد صلی الله علیه و آله و سلم مطالبه می کردند، در واقع نزدیکترین مردم به محمد (صلی الله علیه و آله) سزاوارتر از همه آنها بود. و گرنه انصار را در میان

<sup>۱۲</sup> (۲) عیبده بن حارث بن مطلب بن عبد مناف، و او نخستین کسی است که در اسلام برایش پرچم بستند. - الاصابة ۵۳۶۷ پیامبر اکرم پس از آن همسر وی، زینب دختر خزیمه را به زنی گرفت.

<sup>۱۳</sup> (۳) از غزوات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. - م.

<sup>۱۴</sup> (۴) مراد، خود امام علی علیه السلام است که برای پرهیز از خودستایی نام خویش را نمی برد. - م.

<sup>۱۵</sup> (۱) متن «خیر کثیر نعرفه» و در شنهج (۳: ۴۰۹) [خیر کثیر يعرف خیر بسیاری که همگان می شناسند و می دانند].

عرب نصیبی بیشتر در حکومت بود. (به هر تقدیر) نمی‌دانم آیا صحابه در این مورد که حق مرا گرفته‌اند (خطایی نکرده‌اند) و از این عیب منزّه و سالمند؟ یا انصار ستم کرده‌اند؟ [بلکه] فقط این را دانستم و دیدم آنچه سلب شده همان حقّ من است، و آن را به خدا واگذاشتم که از ایشان درگذرد. اما آنچه از کار عثمان و اینکه من پیوند خویشاوندی خود را با او گسستم یاد کردی و از تحریکات من بر ضد او سخن گفتی، به راستی عثمان آنچه را خبرش نیز به تو رسیده خود کرد، و مردم [از آن] ماجرای ساختند که دیده و شنیده‌ای. من به کلی از آن ماجرا برکنار بودم، مگر آنکه بخواهی تهمت بندی، پس هر چه خواهی و تو را بایسته است تهمت بزن. اما آنچه درباره قاتلان عثمان نوشتی، من در این باب نیک نگریسته و جوانب آن را سنجیده‌ام و صلاح نمی‌دانم که ایشان را نه به تو و نه به دیگری تسلیم کنم. به جان خودم، سوگند می‌خورم که اگر تو از گمراهی و جداطلبی خود باز نایستی به زودی خواهی دید که آنان خود، تو را می‌جویند، و این بار گران را که تو حتی در بیابان، نه «در دریا و کوه و دشت»<sup>۱۶</sup>، به دنبال ایشان بگردی از شانه‌ات بر می‌دارند. هنگامی که مردم ابو بکر را به سرپرستی خویش می‌گرفتند، پدرت نزد من آمد و گفت: پس از محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) تو سزاوارترین کس به این کار هستی و من در این زمینه رهبری مقاومت در برابر هر کس را که به مخالفت با تو پردازد بر عهده گیرم. دستت را فراز آر تا با تو بیعت کنم. و من چنان نکردم. و تو خود دانی که پدرت چنین گفت و چنین می‌خواست، و این من بودم که امتناع کردم زیرا مردم به روزگار کفر نزدیک بودند و من از ایجاد تفرقه بین مسلمانان بیم داشتم. پس پدرت بیش از تو به حق من آگاه بود و اگر تو نیز همان قدر که پدرت حقم را می‌شناخت، حق مرا بشناسی راه درست را یافته‌ای و اگر چنین نکنی خداوند (مرا) از تو بی‌نیازی دهد. و السلام<sup>۱۷</sup>

صلواتی ختم بفرمایید. اللهم صل علی محمد و آل محمد

بعد این نامه حضرت (علیه‌السلام) تمامی مواردی که عامل مخالفت معاویه است را ذکر می‌کنند که اولینش را «حسد» ذکر می‌کنند. هرکسی نتواند روی حسادتش کار کند بالاخره مانند معاویه گیر می‌کند و نامه بعدی روی بحث حسادت می‌رود و به ترتیب هر کدام را توضیح می‌دهند و جلو می‌روند.

<sup>۱۶</sup> (۱) اشاره به عهد و سوگند معاویه که گفته بود: «ما، در دریا و کوه و دشت به دنبال قاتلان عثمان می‌گردیم تا آنان را قصاص کنیم»-م.

<sup>۱۷</sup> (۲) پایان بخش دوم، از نسخه اصلی عبد الوهاب.

«حسد» مرضی ملقمه‌ای بین «بخل» و «ترس» و «حرص» است. یعنی حسد متولد شده از «حب دنیایی» است که تجلی‌اش حرص و بخل و ترس است که یک چسب ۳ قلو درست می‌کند.

به نظر می‌رسد اساس عدم تشکیل امت، «حسد» است.

مثلاً اگر شما مجموعه‌ای درست کردید، اما بعد از مدتی دیدید که مجموعه دیگری قوی‌تر است، باید بپذیرید که بیاید جای شما!

\*\*\*

## ساعت دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

جلد ۳۳ بحار و کتاب الغارات این نامه‌ها را دارد. الغارات برای این کار بهترین کتاب است. (مربوط به مطالب بخش اول کلاس)

بنا بود به عنوان بحث اربعین چه آنهایی که تشریف بردند و چه آنهایی که اینجا بودند بر روی موضوع تغییر فکر کنند تا ببینیم که از نظر محتوایی چگونه یک نفر تغییر می‌کند. حداقل می‌توان گفت که اکثرتان به این موضوع فکر کردید. بنده چند مطلب نوشته‌ام و می‌خواهیم این مطالب را بیان کنیم. (هیچ وقت دست نوشته‌ها را این طوری نشان نمی‌دادیم اما چون بنا بود بر اساس قرار جمعی چنین کنیم، دست نوشته‌ها را نمایش می‌دهیم و توضیحاتی داده می‌شود تا خواندنش راحت تر بشود.)

خواندن این مطلب برای شما نیم ساعت هم طول نمی‌کشد اما عمل کردن به آن ممکن است خیلی طول بکشد. وقتی در مورد تغییر صحبت می‌کنیم یکی از موضوعاتی است که بنظر می‌رسد باید نسبت به آن اطلاعات داشته باشیم و اطلاعات ما نسبت به آن زیاد نیست.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين

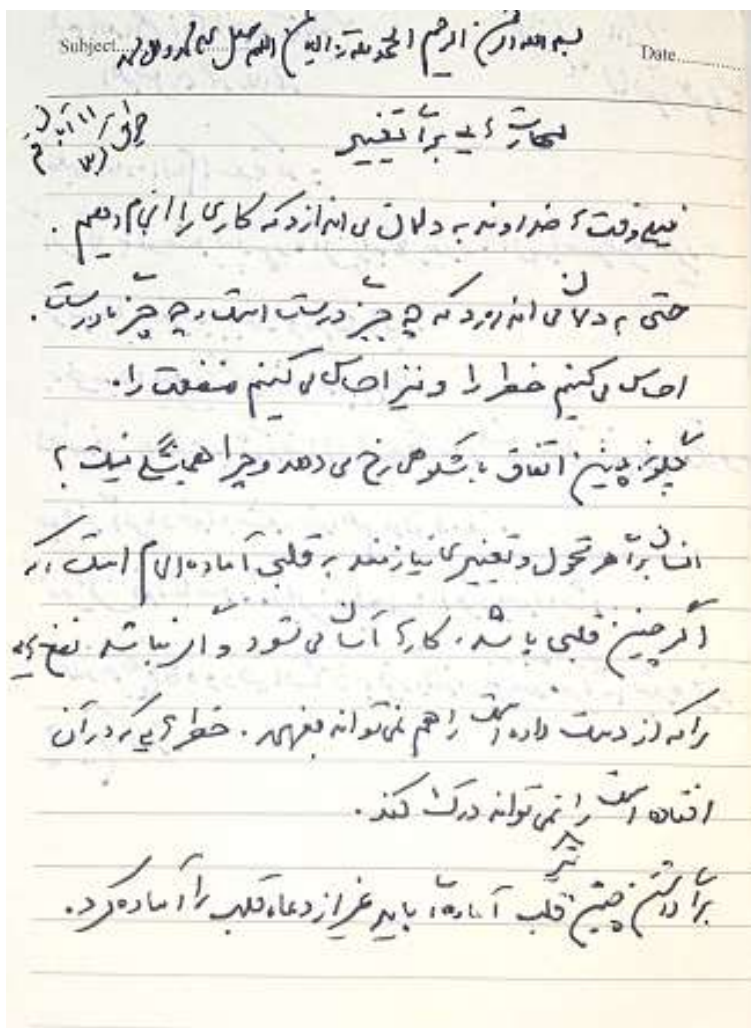
اللهم صل على محمد و آل محمد

### مهارت‌هایی برای تغییر

خیلی وقت‌ها خداوند به دلمان می‌اندازد که کاری را انجام دهیم. حتی به دلمان می‌اندازد که چه چیزی درست است و چه چیزی نادرست. احساس می‌کنیم خطر را و نیز احساس می‌کنیم منفعت را. چگونه چنین اتفاق باشکوهی رخ می‌دهد و چرا همیشگی نیست؟

انسان برای هر تحول و تغییری نیازمند به قلبی آماده الهام است، که اگر چنین قلبی باشد، کارها آسان می‌شود و اگر نباشد نفع‌هایی را که از دست داده است را هم نمی‌تواند بفهمد. خطرهایی که در آن افتاده است را نیز نمی‌تواند درک کند.

برای داشتن چنین قلب آماده‌ای باید غیر از دعا قلب را آماده کرد.



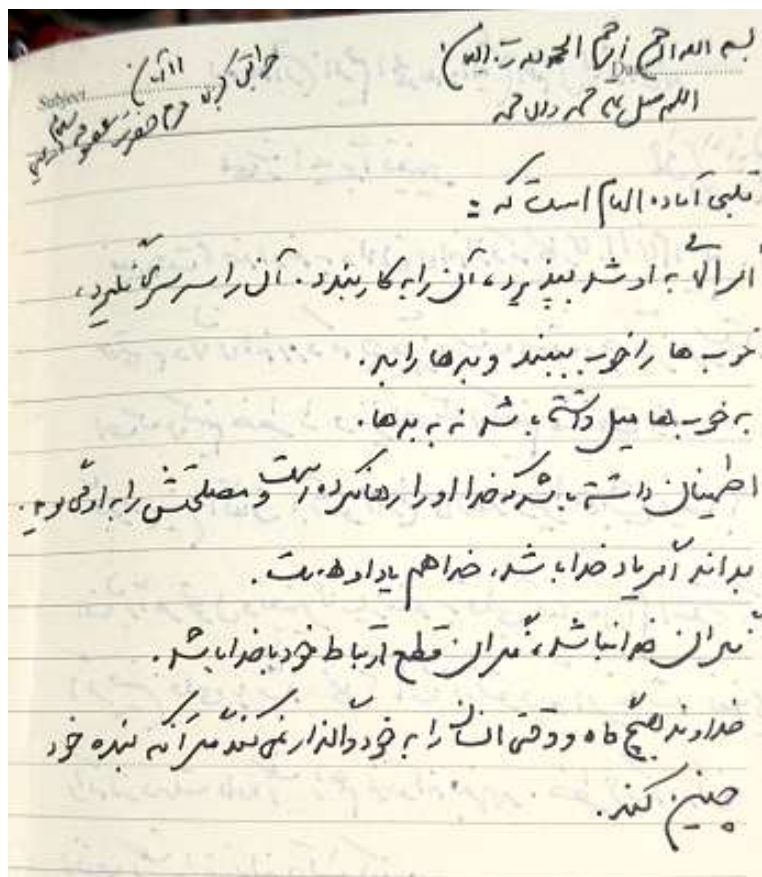
الان که اینجا نشسته‌ایم از کجا بدانیم که چه کاری باید انجام می‌دادیم و ندادیم و یا چه کارهایی را نباید انجام می‌دادیم و دادیم و یا در معرض انجام دادنش هستیم. از کجا بدانیم همین‌جا که نشسته‌ایم خطر دارد و باید برویم جای دیگر! ما نیاز به قلبی داریم که این قلب باید گیرنده داشته باشد تا به ما بگوید بشین، پاشو، از این خیابان برو، از آن خیابان نرو، با این حرف بزنی با آن حرف نزن، از این مغازه بخر از آن مغازه نخر و .. از کجا بدانیم که فلان نانوايي که رفتیم نانش ماده‌ای داشته باشد که بعداً سرطان بگیریم، قلبی می‌خواهد که آماده باشد و به غیب وصل باشد.

قلبی آماده الهام است که:

اگر الهامی به او شد بپذیرد، آن را به کار بندد. آن را سرسری نگیرد، خوب‌ها را خوب ببیند و بد‌ها را بد. به خوب‌ها میل داشته باشد نه به بد‌ها. اطمینان داشته باشد که خدا او را رها نکرده است و مصلحتش را به او می‌گوید. بداند اگر یاد خدا باشد، خدا هم یاد او هست.

نگران خدا نباشد، نگران قطع ارتباط خود با خدا باشد.

خداوند هیچگاه انسان را به خود واگذار نمی‌کند مگر آنکه بنده خود چنین کند.



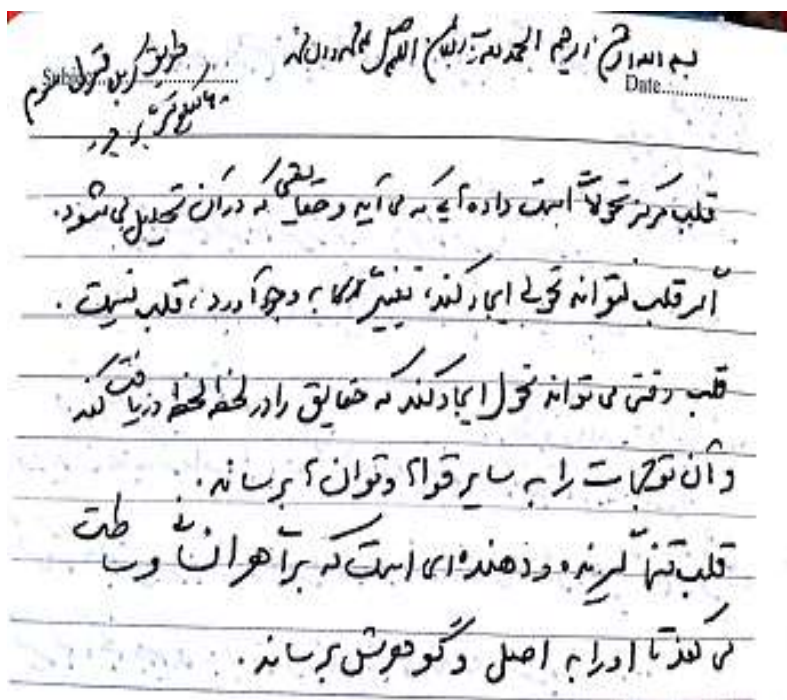
چه دلیلی دارد که خدا مصلحت انسان را نگوید؟ مگر می‌شود که خدا انسان را رها کند؟ نگران خدا نباشید، نگران قطع ارتباط خود با خدا باشید. خداوند هیچگاه انسان را به خود واگذار نمی‌کند مگر آنکه بنده خود چنین کند.

ریشه تغییر و تحول در قران قلب است و باید بر روی قلب کارها صورت گیرد.

قلب مرکز تحولات است اگر تغییری نباشد یعنی قلب فرد تحولی ایجاد نمی‌کند.

قلب مرکز تحولات است؛ داده‌هایی که می‌آید و حقایقی که در آن تحلیل می‌شود. اگر قلب نتواند تحولی ایجاد کند و تغییری به وجود آورد، قلب نیست. قلب وقتی می‌تواند ایجاد تحول کند که حقایق را لحظه لحظه دریافت کند و آن توجهات را به سایر قواها و توان‌ها برساند.

قلب تنها گیرنده و دهنده‌ای است که برای هر انسانی وساطت می‌کند تا او را به اصل و گوهرش برساند.



مرکز این تغییر، قلب است.

قلب برای اینکه بتواند مرکز تحولات باشد، دریافت کند و هدایت، لازم است دریافت داشته باشد، از طریق مشاهده و شنیدن. البته شنیدن و دیدن‌هایی که قلب را به فعالیت وادار کند، از طریق قلب فعال می‌شود. کسی که قلبش از ناحیه ذکر و توجه به خدا فعال نشود، چشم و گوشش نیز به آنچه بایسته و شایسته است، متوجه نمی‌شود. پس قلب متوجه می‌شود از طریق ذکر خدا.

آنگاه می‌بیند و می‌شنود و از این طریق ذکر بیشتری را مهمان قلب خود می‌کند و این‌گونه فعال می‌شود و با هر فعال‌شدنی فعال‌تر. دیدن و شنیدن سبب فعال شدن قلب است اما نه به واسطه مشهودات و مسموعات‌شان، بلکه به واسطه ذکری که در قلب جاری می‌کنند.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 Subject: ...  
 Date: ...  
 قلب بر آنست بتواند مرکز تحول باشد، دریا کند و  
 هدایت، لازم است دریا داشته باشد، از طریق مشاهده  
 و شنیدن البته  
 از طریق قلب فعال می شود.  
 شنید و دیدن های که قلب را به فعالیت وادار کند، و همچنین بیدار کردن  
 کس که قلبش را زناصم ذکر و توجیه خدا فعال نشود، جسم در گوش  
 تیرم آنچه بپیره با بیته و شایسته است متوجه نمی شود.  
 پس قلب متوجه می شود، از طریق ذکر خدا.  
 آنگاه می بیند و می شنود و از این طریق ذریعتی را هم قلب  
 خود می کند و اینگونه فعال می شود و به هر فعال شدن فعال تر.  
 دیدن و شنیدن سبب فعال شدن قلب است اما نه به واسطه  
 مستندات و مسوولان بلکه به واسطه ذکر که در قلب جاری می کند

اول می خواستم بگویم اگر خوب بینی و بشنوی، قلبت می شود محل تحولت ولی فهمیدم اگر قلب محل توجه خدا  
 شود، تازه می تواند خوب بیند و بشنود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 Subject: ...  
 Date: ...  
 اول می خواستم بگویم اگر خوب بینی و بشنوی، قلبت می شود  
 محل تحولت ولی فهمیدم اگر قلب محل توجه خدا شود تازه می تواند  
 خوب بیند و بشنود.

این دو تا متن خیلی مهم است. به ما نوعا گفته اند بین و بشنو تا قلبت فعال شود اما این جا می گوید ذاکر بشو تا بینی  
 و بشنوی. مثلا قبل از آمدن به جلسه به قلبم می گویم در این کلاس که می روی باید حرف هایی بشنوی که باعث

هدایت تو شود و مسیر زندگی‌ات را تغییر دهی. چون قلب تو آمده شده، فرمان شنیدن می‌دهد و گرنه ممکن است خیلی حرف‌ها را بشنوند اما نمی‌شنوند. این جا بحث «یا مقلب القلوب» مهم می‌شود.

یا مقلب القلوب و الابصار

وقتی فکر می‌کنم می‌بینم قلبم یعنی مرکز توجهاتم نیازمند سامان‌دهی است. سامان می‌خواهد تا بتواند سایر اعضا و جوارح را سامان بدهد.

برای سامان یافتن قلبم می‌شمارم آنچه را بدان توجه دارم:

۱. امروز باید کارهایی انجام دهم که عبارتند از ...
۲. امروز شاید اتفاقات خوش یا ناخوشی برایم بیافتد که ...
۳. دیروز این‌گونه شد که ...
۴. آن روز سخت گذشت و خاطره‌اش ...
۵. ...

توجهاتم مرور خاطرات است یا کارهای آینده! می‌خواهم قلبم را آماده کنم ولی یا نگرانش می‌کنم برای آینده یا خاطرات گذشته را برایش مرور می‌کنم. برای قلب چیزی نمی‌ماند و سامان نمی‌یابد با خاطرات و نگرانی‌های آینده، ولی نمی‌دانم خدای من، خالق من، هستی بخش من، کجای این توجهات است. نمی‌توانم باور کنم که خدا در توجهاتم نیست و البته نمی‌توانم او را لابلای توجهاتم پیدا کنم.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين صلوات الله وسلامه وبركاته عليه

يا مغلوب العسكر والاعصار

وقتی فکر میکنم هر بینم قلبم یعنی کریر تو بلام نوزندت تا دهه است  
 سابع ما خواهد تا بتواند به سایر اعضا و جوارم سلامت دهد  
 بر آسایش فایده قلبم در سلام آنچه را بدان تو می نامم.

۱. امروز باید کاری برای انجام دهم که عاقلانه باشد - - -  
 ۲. امروز سایه اتفاقات خوش یا ناخوشی برام بیفتد که - - -  
 ۳. در روز آینده سگم - - -  
 ۴. آن روز سخت نهفت و خاطره اش - - -  
 ۵. - - -  
 تو بهایم مردود خاطرات است یا کار آید - - -  
 ولی نمی دانم توفیق، خالق، هستی بخش معجزات  
 تو بهات است.

Scanned by CamScanner

منی توانم باور کنم به خدا در تو بایم نسبت والیه  
 منی توانم او را در لای لای تو بایم سید کنم.

دنیا محلی برای ابتلا و جایی برای گذر است. این را همه می دانند و مطلبی ناواضح یا مخفی نیست.

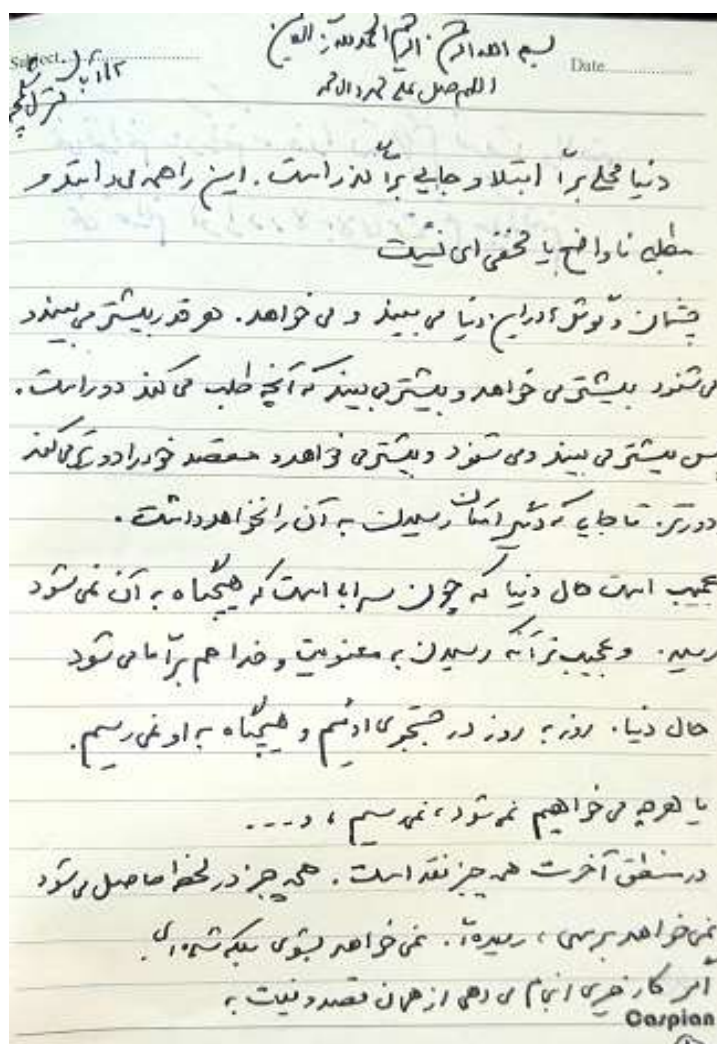
چشمان و گوش ها در این دنیا می بیند و می خواهد. هر قدر بیشتر می بیند و می شنود، بیشتر می خواهد و بیشتر می بیند که آنچه طلب می کند، دور است. پس بیشتر می بیند و می شنود و بیشتر می خواهد و مقصد خود را دورتر می کند و دورتر. تا جایی که دیگر امکان رسیدن به آن را نخواهد داشت.

عجیب است حال دنیا که چون سرابی است که هیچ گاه به آن نمی شود رسید و عجیب تر آنکه رسیدن به معنویت و خدا هم برای ما می شود حال دنیا. روز به روز در جستجوی اویم و هیچ گاه به او نمی رسیم. فقط می خواهیم برویم برسیم به حرم و همیشه فکر می کنیم یک جایی هست که باید به آن برسیم. شما نیت زیارت کنی زائر هستی.

یا هر چه می خواهیم نمی شود، نمی رسیم، و ....

در منطق آخرت همه چیز نقد است. همه چیز در لحظه حاصل می شود نمی خواهد برسی، رسیده ای. نمی خواهد بشوی بلکه شده ای.

اگر کار خیری انجام می دهی از همان قصد و نیت کار شروع می شود.



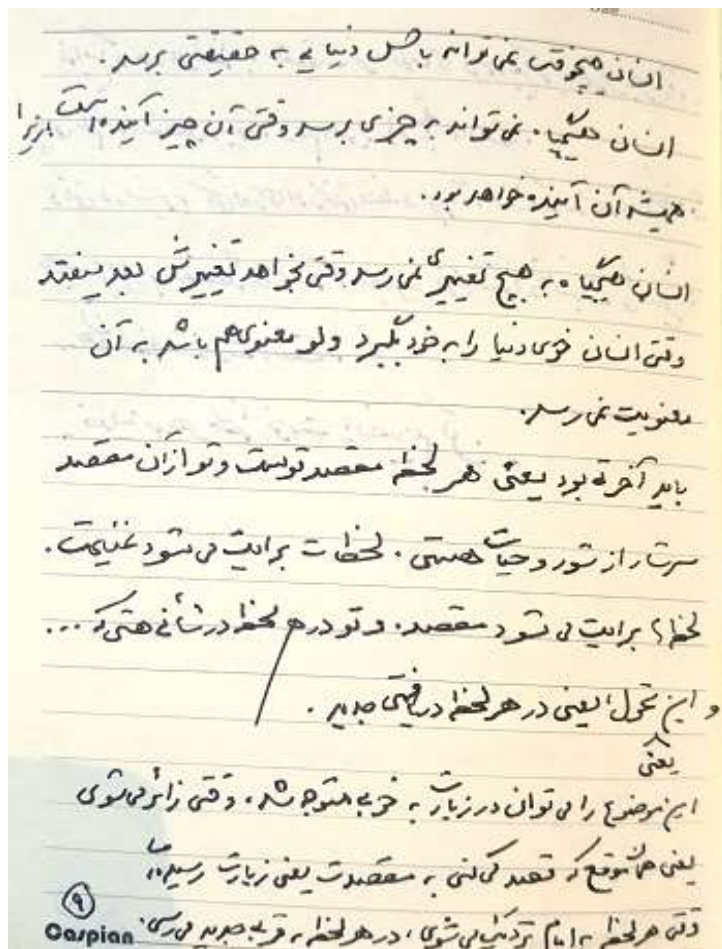
انسان هیچوقت نمی تواند با حس دنیایی به حقیقتی برسد. انسان هیچگاه نمی تواند به چیزی برسد وقتی آن چیز آینده است زیرا همیشه آن آینده خواهد بود.

انسان هیچگاه به هیچ تغییری نمی رسد وقتی بخواهد تغییرش بعد اتفاق بیفتد. وقتی انسان خوی دنیا را به خود بگیرد ولو معنوی هم باشد به آن معنویت نمی رسد.

باید آخرتی بود یعنی هر لحظه مقصد توست و تو از آن مقصد سرشار از شور و حیات هستی. لحظات برایت می-شود غنیمت. لحظه ها برایت می شود مقصد و تو هم در هر لحظه در شانی هستی که ...

و این یعنی تحول یعنی در هر لحظه دریافتی جدید.

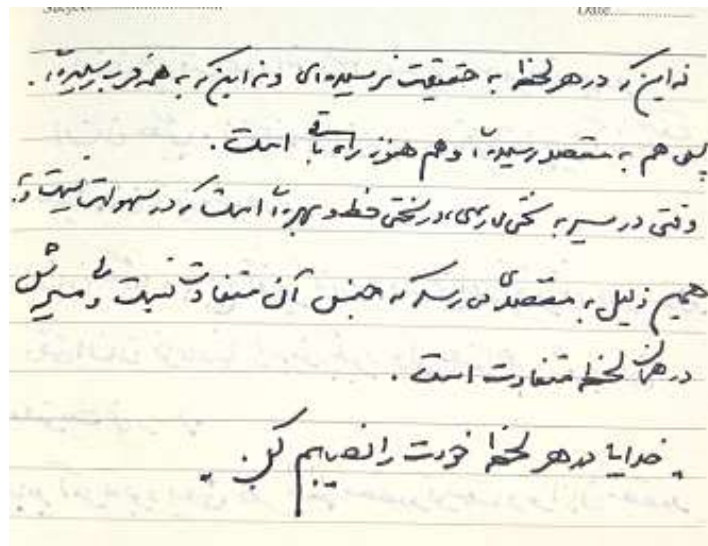
این موضوع را می توان در زیارت به خوبی متوجه شد. وقتی زائر می شوی یعنی همان موقع که قصد می کنی به مقصدت یعنی زیارت رسیده ای وقتی هر لحظه به امام نزدیک می شوی، در هر لحظه به قریب جدید می رسی.



نه این که در هر لحظه به حقیقت نرسیده‌ای و نه این که به همه قرب رسیده‌ای. پس هم به مقصد رسیده‌ای و هم هنوز راه باقی است.

وقتی در مسیر به سختی می‌رسی، در سختی حظّ و بهره‌ای است که در سهولت نیست و به همین دلیل به مقصدی می‌رسد که جنس آن متفاوت نیست ولی مسیرش در همان لحظه متفاوت است.

«خدایا در هر لحظه خودت را نصیبم کن»



اینطور نیست که سختی طی کنی تا به چیزی برسی، در هر لحظه رسیده‌ای.

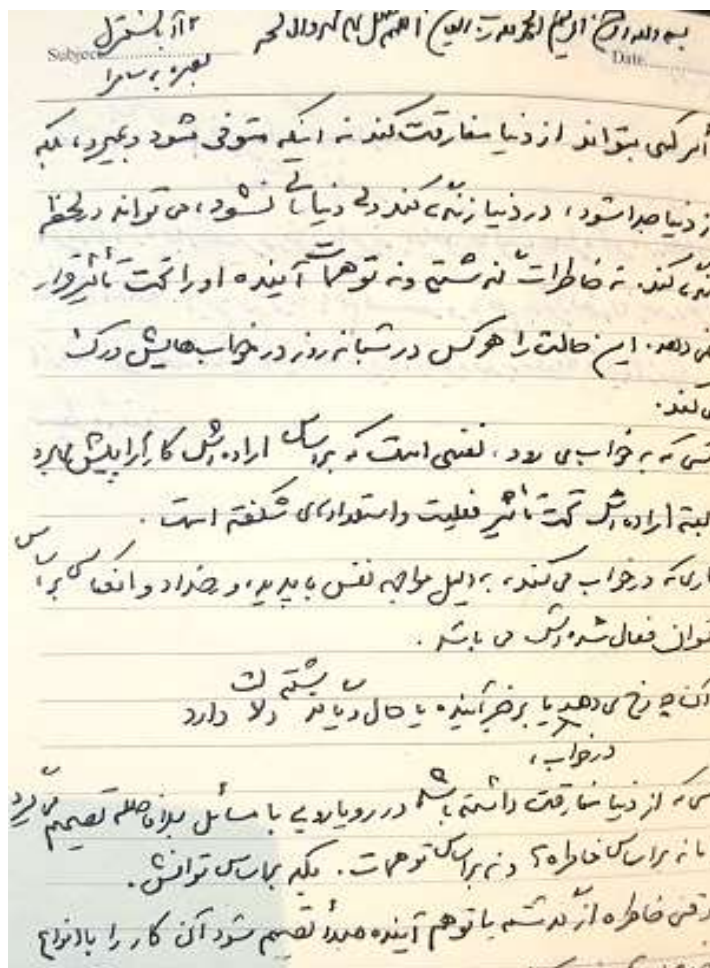
هر لحظه باید خدا را داشت.

اگر کسی بتواند از دنیا مفارقت کند نه اینکه متوفی شود و بمیرد، بلکه از دنیا جدا شود، در دنیا زندگی کند ولی دنیامالی نشود، می‌تواند در لحظه زندگی کند نه خاطرات گذشته و نه توهمات آینده او را تحت تاثیر قرار نمی‌دهد. این حالت را هر کس در شبانه روز در خواب‌هایش درک می‌کند. کسی که خواب می‌رود، نفسی است که بر اساس اراده‌اش کارها را پیش می‌برد البته اراده‌اش تحت تأثیر فعلیت و استعدادهای شکفته‌اش است. کاری که در خواب می‌کند، به دلیل مواجهه نفس با پدیده و رخداد و انعکاسی بر اساس توان فعال‌شده‌اش می‌باشد.

آنچه رخ می‌دهد در خواب یا بر خبر آینده یا حال یا گذشته دلالت دارد.

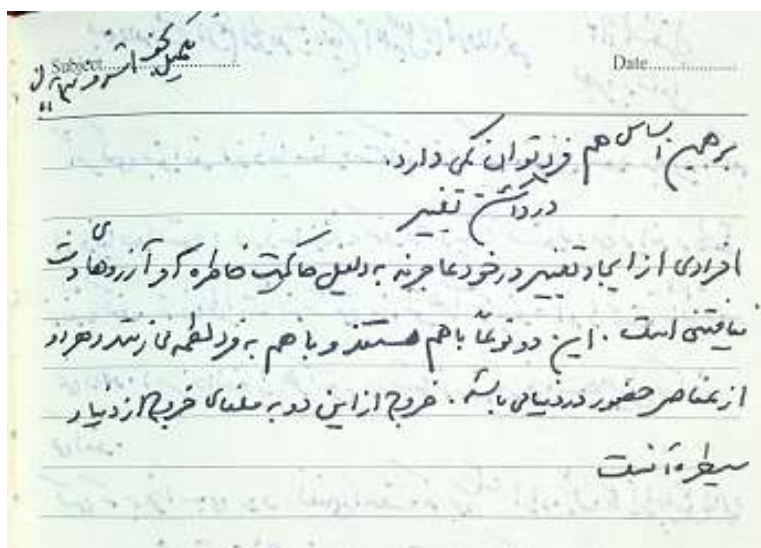
کسی که از دنیا مفارقت داشته باشد در رویارویی با مسائل بلافاصله تصمیم می‌گیرد. اما نه بر اساس خاطره‌ها و نه بر اساس توهمات. بلکه بر اساس توانش.

وقتی خاطره از گذشته یا توهم آینده مبدا تصمیم شود، آن کار را با انواع ضعف‌ها آمیخته می‌کند.



بر همین اساس هم فرد در داشتن تغییر توان کمی دارد.

افرادی از ایجاد تغییر در خود عاجزند به دلیل حاکمیت خاطره‌ها و آرزوهاست و دست‌نیافتنی است. این دو نوعا با هم هستند با هم به فرد لطمه می‌زنند و هر دو از عناصر حضور در دنیا می‌باشد. خروج از این دو به معنای خروج از دنیا و سیطره آنست.

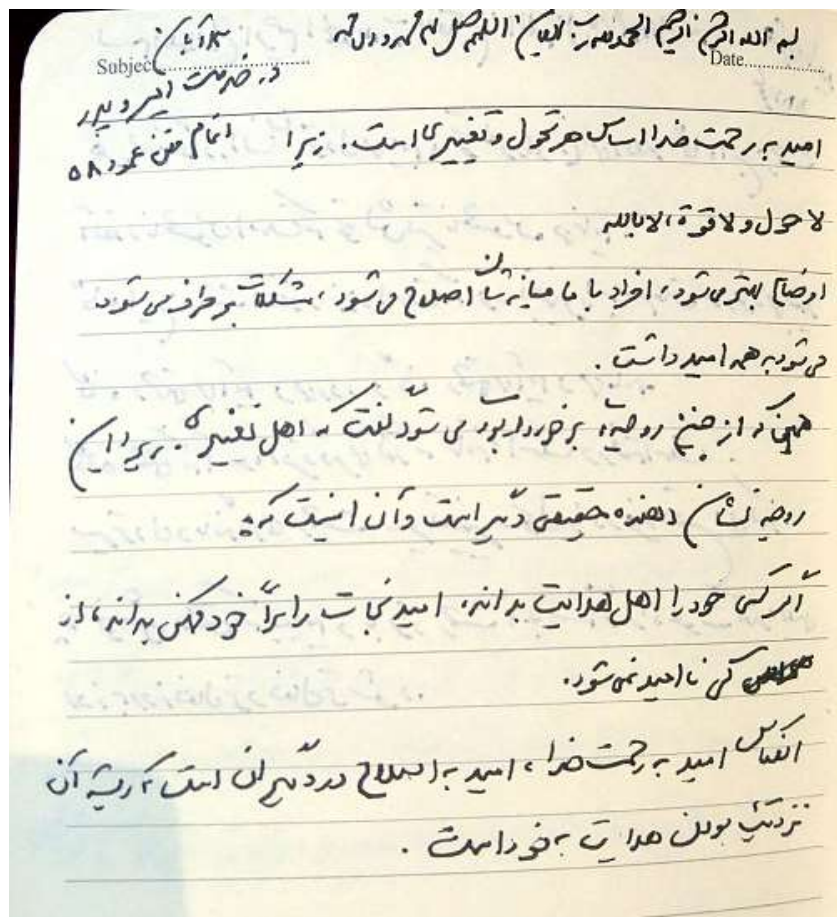


امید به رحمت خدا اساس هر تحول و تغییری است زیرا لا حول و لا قوة الا بالله. (یکی از اعمال اربعین همین ذکر است و این برایم جالب بود)

اوضاع بهتر می شود، افراد با ما میانه شان اصلاح می شود، مشکلات برطرف می شود (این یک ادبیات می شود؛ حالم خوب است اوضاع بهتر می شود). می شود به همه امید داشت (نامه های امیرالمومنین (علیه السلام) به معاویه را ببینید) همین که از جنس روحیه ای برخوردار بودی می شود گفت که اهل تغییری. زیرا این روحیه نشان دهنده حقیقتی دیگر است و آن اینست که:

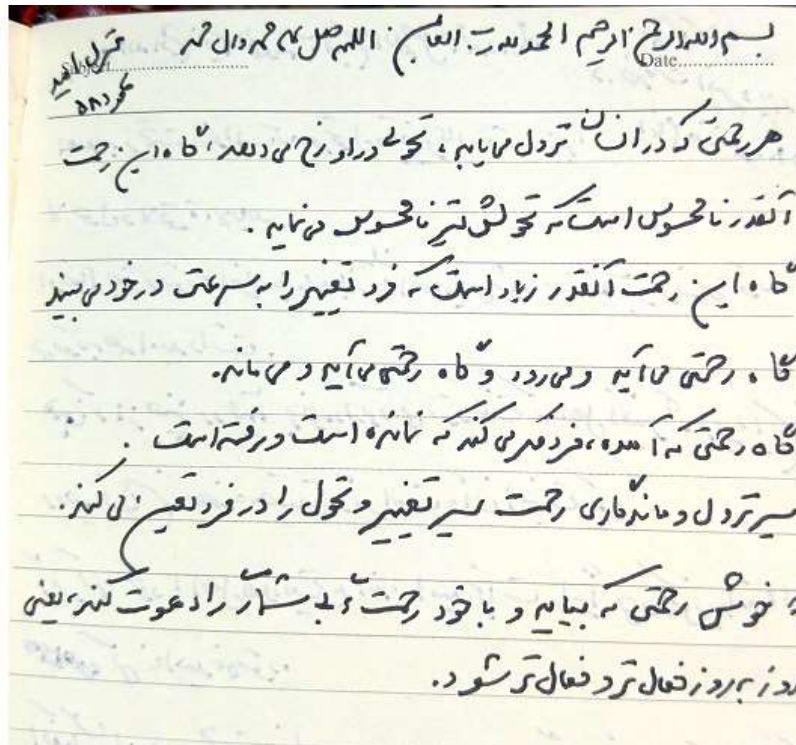
اگر کسی خود را اهل هدایت بداند، امید نجات را برای خود ممکن بداند، از کسی ناامید نمی شود. انعکاس امید به رحمت خدا، امید به اصلاح در دیگران است که ریشه آن نزدیک بودن هدایت به خود است.





هر رحمتی که در انسان نزول می یابد، تحولی در او رخ می دهد، گاه این رحمت آنقدر نامحسوس است که تحولش نیز نامحسوس می نماید. گاه این رحمت آنقدر زیاد است که فرد تغییر را به سرعت در خود می بیند. گاه رحمت می آید و می رود و گاه رحمتی می آید و می ماند.

گاه رحمتی که آمده، فرد فکر می کند که نمانده است و رفته است. سیر نزول و ماندگاری رحمت سیر تغییر و تحول را در فرد تعیین می کند. چه خوش رحمتی که بیاید و با خود رحمت های بی شماری را دعوت کند، یعنی روز به روز فعال تر و فعال تر شود.



در بعضی مکان‌ها بارش رحمت بسیار بسیار مشهود است. امید است در این مکان‌ها امکان تغییر زیاد باشد ولی اگر در این مکان‌ها انسان تغییر نکند نشانه چیست؟

به نظر می‌رسد انسان اگر نخواهد تغییر کند، اگر در مکان‌های پر بارش هم قرار بگیرد، برایش ممکن است در ابتدا هیجان‌هایی داشته باشد ولی در نهایت تأثیری برایش ندارد.

اما چرا کسی نمی‌خواهد تغییر کند با اینکه همه طبعاً تغییر را پسندیده می‌دانند:

۱. میزان خواستن فرد به اندازه کفایت نمی‌رسد و ضرورت آن به قدر کافی برایش تفصیلی نیست که لازم است به زندگی افراد اهل تغییر و غیر آن نظر کند تا ضررها تغییر نکردن‌ها را به خوبی و به تفصیلی متوجه شود و نیز خواستن‌های واقعی تغییر را کشف کند.

۲. تغییر کردن برایش آرزوست نه طلب. در این صورت لازم است از تغییرات کوچک شروع کند.

۳. مفهومی از تغییر برای فرد واضح نشده است که در این صورت لازم است شناخت کافی در زمینه مفهوم تغییر و لوازم و نشانه‌هایش پیدا کند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
 در بعضی مکان ها بارش رحمت بسیار است و در بعضی مکان ها بارش عتاب است.  
 (معمولاً در این مکان ها اسم آن تغییر هم زیاد باشد - و که اگر در این مکان ها  
 آن تغییر کند آن چیست؟  
 به نظر من در آن از آن خواهد تغییر کند اگر در مکانی که بارش رحمت زیاد باشد  
 بارش رحمت است در ابتدا صفتها را در آن به نام و در نهایت تأثیری بر این  
 ندارد.  
 اما چرا کسی نمی خواهد تغییر کند با اینکه همه صفات تغییر را بپذیرد و در آن صورت؟  
 در آن زمان و آن مردم در آن اعزاز است - نمی رسد و ضرورت آن به قدری است  
 تغییر نیست - لازم است به زود، افراد اصل تغییر و غیر آن نظر  
 کند تا ضرورت تغییر بر آن را به خود در آن تغییر متوجه شود و در آن صورت  
 تغییر را بپذیرد.  
 ✓ تغییر کردن برای آن است که طلب در آن صورت لازم است از تغییر  
 که خود شروع کند  
 در مورد آن تغییر بر آن فرد واضح شده است که در آن صورت لازم است (۱۵)  
 سنا کلامی در زمینه مفهوم تغییر در لوازم آن است و این می تواند

تغییر از واجبات است. باید تغییر کرد.

تغییر کردن استمرار می خواهد یعنی در وضعیت بهتر باید فرد به قدری بماند تا بتوان اسم آن را تغییر گذاشت.  
 خیلی وقت ها تغییر به دلیل عدم استمرار با شکست مواجه می شود. به عنوان مثال، در مسافرت با دوستی آشنا می -  
 شوی که اخلاق ستوده ای دارد، تصمیم می گیری همانند آن خود را به آن صفت آراسته کنی این کار تا پایان سفر  
 موفقیت آمیز است ولی چون از آن دوست جدا می شوی به تدریج آن صفات یا صفت شایسته فراموش می شود و  
 باز می گردی به حالت قبل.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (الحمد لله رب العالمين) (بسم الله الرحمن الرحيم)  
 Date: .....  
 Subject: ...  
 قرآن مجید از سوره بقره تا سوره نساء  
 تغییر کردن اسم استوار و خواهر. یعنی در وضعیت بهتر با هر قدر که فکر کنیم  
 تا بتوانیم اسم آن را تغییر ندهیم است.  
 خیلی وقتاً تغییر به دلیل عدم استوار بودن با شکست مواجه می شود.  
 به عنوان مثال، در مسافرت با دوستی آشنا می شویم که اخلاق  
 ستوده ندارد، لقمه ترها می خورد آن خود را به آن صفت کرده است  
 این کار تا پای سفر موفقیات آنحضرت و به چون لذت آن نیست  
 جدا می شویم، نزدیک آن صفت یا صفت شایسته و اوست هر قدر  
 ما زودتر در آن حالت فعل

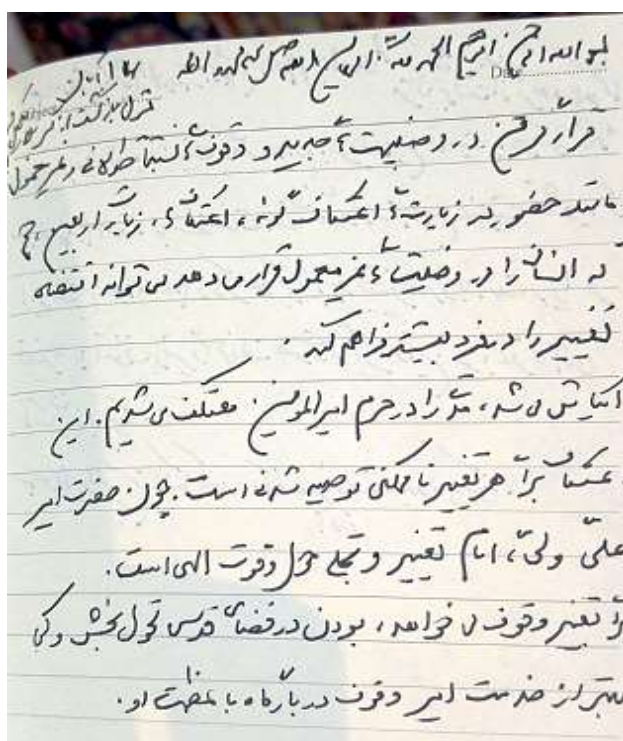
تغییر نیازمند به عنایت خاص دارد. هر چند این عنایت به هر کسی شده ولی لازم است با شفاعت انسان های وارسته  
 این عنایت تشدید شود. در بین ائمه تغییر مال امیرالمومنین (علیه السلام) است چرا که یک علوی باید باشد.  
 امیرالمومنین (علیه السلام) و ذکر علی برای ایجاد تغییر ضروری است زیرا هر تغییری با تفوق بر نیروهای مخالف  
 صورت می گیرد و این جز با علوی الهی امکان پذیر نیست.

به مولا امیرالمومنین (علیه السلام) اتکا کنی به آن علوی الهی دست پیدا می کنی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (الحمد لله رب العالمين) (بسم الله الرحمن الرحيم)  
 Date: .....  
 Subject: ...  
 قرآن مجید از سوره بقره تا سوره نساء  
 تغییر نیازمند به عنایت خاص دارد. هر چند این عنایت به هر کسی شده ولی لازم است با شفاعت انسان های وارسته  
 این عنایت تشدید شود. در بین ائمه تغییر مال امیرالمومنین (علیه السلام) است چرا که یک علوی باید باشد.  
 امیرالمومنین (علیه السلام) و ذکر علی برای ایجاد تغییر ضروری است زیرا هر تغییری با تفوق بر نیروهای مخالف  
 صورت می گیرد و این جز با علوی الهی امکان پذیر نیست.  
 به مولا امیرالمومنین (علیه السلام) اتکا کنی به آن علوی الهی دست پیدا می کنی.  
 الهی

قرار گرفتن در وضعیت‌های جدید و وقوف‌های نسبتاً طولانی و غیرمعمول مانند حضور در زیارت‌های اعتکاف‌گونه، اعتکاف‌ها، زیارت اربعین، حج که انسان را در وضعیت‌های غیرمعمول قرار می‌دهد، تغییر می‌تواند اقتضاء را در فرد بیشتر فراهم کند. ایکاش می‌شد، مدتی را در حرم امیرالمومنین (علیه‌السلام) معتکف می‌شدیم. این اعتکاف برای تغییر ناممکن توصیه شدنی است. چون حضرت امیر(علیه‌السلام) علی، ولی، امام تغییر و تجلی حول و قوت الهی است.

برای تغییر، وقوف می‌خواهد، بودن در فضای قدسی تحول‌بخش و کجا بهتر از خدمت امیر(علیه‌السلام) وقوف در بارگاه با عظمت او.

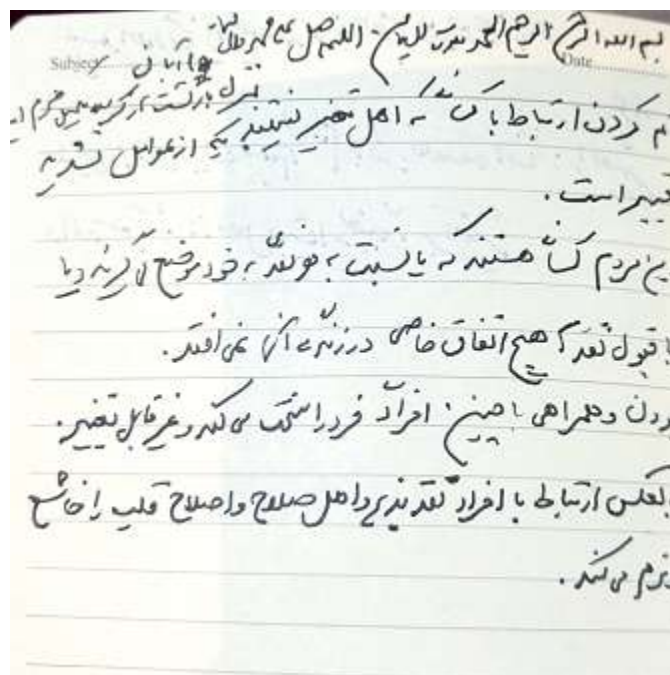


گاهی باید چهارچوب‌هایی که ساخته‌ایم، تغییر دهیم. سه روز فرصت دارید بروید مسجد و کتابخانه و وقوف کنید در آنجا.

کم کردن ارتباط با کسانی که اهل تغییر نیستند یکی از عوامل تشدید تغییر است.

این مردم کسانی هستند که یا نسبت به هر نقدی به خود موضع می‌گیرند و یا با قبول نقدها هیچ اتفاق خاصی در زندگی آنها نمی‌افتد.

بودن و همراهی با چنین افرادی فرد را سخت می کند و غیر قابل تغییر. بالعکس ارتباط با افراد نقدپذیر و اهل صلاح و اصلاح قلب را خاشع و نرم می کند.



کسی که اهل تغییر است نباید برایش تغییر در کارهای بزرگ و کوچک متفاوت باشد. پس همانقدر که در امور به ظاهر بزرگ اهل تغییر است در امور به ظاهر کوچک نیز اهل تغییر است. کسی فکر نمی کند که از انداختن آشغالی در سطل که به عنوان امر کوچکی تلقی می شود می توان اهل تغییر بود.

چه تغییراتی در دور ریختن آشغال قابل ملاحظه است؟

آیا همین فکر منجر به تولید انواع مصارف از آشغال ها نشده است؟ فقط به آشغال فکر کرده و انواعی از کودها و ... و ابداعات صورت گرفته است.

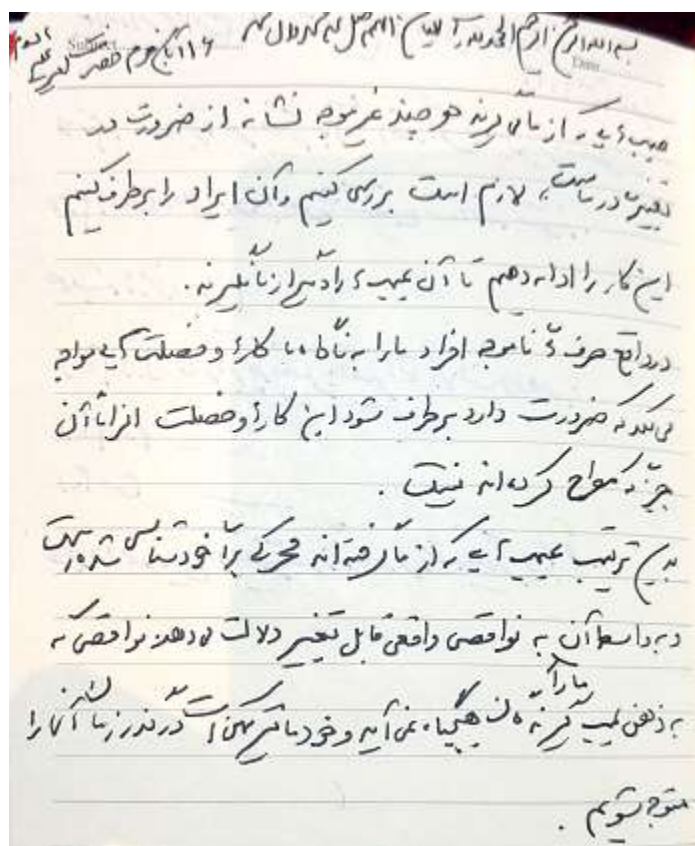
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ عَلَّمَ الْقُرْآنَ  
 بِرَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ  
 کسی که اهل تغییر است نباید برایش تغییر در کار بزرگ در وقت  
 معادت باشد. پس ما تقدیر کرده ایم که هر بزرگ اهل تغییر است.  
 در آمدن کار کوچکتر اهل تغییر است.  
 کسی که نمی‌تواند که از آن دفع آنگاه در سطل به عنوان امری بماند  
 می‌تواند در توان اهل تغییر بود  
 به تغییر نه در دست ختم آنگاه قابل ملاحظه است؟  
 آن هم به نجر، تولد انواع مصداق از آن است؟  
 صد

تغییر کردن اگر درست و اصولی باشد، همراه با سختی نیست، سهولت در ذات آن است.  
 وقتی تغییری سخت به نظر می‌رسد به معنای مقابله درونی با تغییر است که مطلوب نیست.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ عَلَّمَ الْقُرْآنَ  
 بِرَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ  
 تغییر کردن اگر درست و اصولی باشد، همراه با سختی نیست، سهولت  
 در ذات آن است  
 وقتی تغییری سخت به نظر می‌رسد به معنای مقابله درونی با تغییر است  
 مطلوب نیست

عیب‌هایی که از ما می‌گیرند هر چند غیرموجه، نشانه از ضرورت در تغییری در ماست، لازم است بررسی کنیم و آن ایراد را برطرف کنیم. نگو آنها اشتباه می‌گویند تو کاری کن که دیگر به تو چنین ایرادی نگیرند. این کار را ادامه دهیم تا آن عیب‌ها را دیگر از ما نگیرند. در واقع حرف‌های ناموجه افراد ما را به ناگاه با کارها و خصلت‌هایی مواجه می‌کند که ضرورت دارد برطرف شود. این کارها و خصلت‌ها الزاما آن چیزی که مطرح کرده‌اند نیست.

بدین ترتیب عیب‌هایی که از ما گرفته‌اند محرکی برای خودشناسی شده است و به واسطه آن ما را به نواقصی واقعی قابل تغییر دلالت می‌دهد. نواقصی که به ذهن عیب‌گیرندگان هیچگاه نمی‌آید و خود ما نیز ممکن است در گذر زمان آنها را متوجه شویم.



لازم است برای هر تغییری به امامی اقتدا کرد. برای این منظور لازم است اهل بیت (علیهم السلام) به صورت تفصیلی شناخته شوند.

همیشه از خود پرسیم امام اول ما را به چه تغییر یا تغییراتی دلالت می‌دهد؟ امام دوم، امام سوم و...

وجود ائمه دلیل هر تغییری در زندگی و هر دسته تغییری می‌باشد.



به الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين  
 Subject: ۱۱۶  
 لازم است برای تغییر با انا اقدار در برابر منظور  
 لازم است اهل بیت به صورت تعصیب متعصب شوند.  
 همیشه از خود بیترسم  
 (نام اول ما را به چه تغییراتی دلالت دهد؟)  
 نام دوم \_\_\_\_\_  
 نام سوم \_\_\_\_\_  
 وجود ائمه دین هر تغییر در زمانه و دوره تغییر همایون

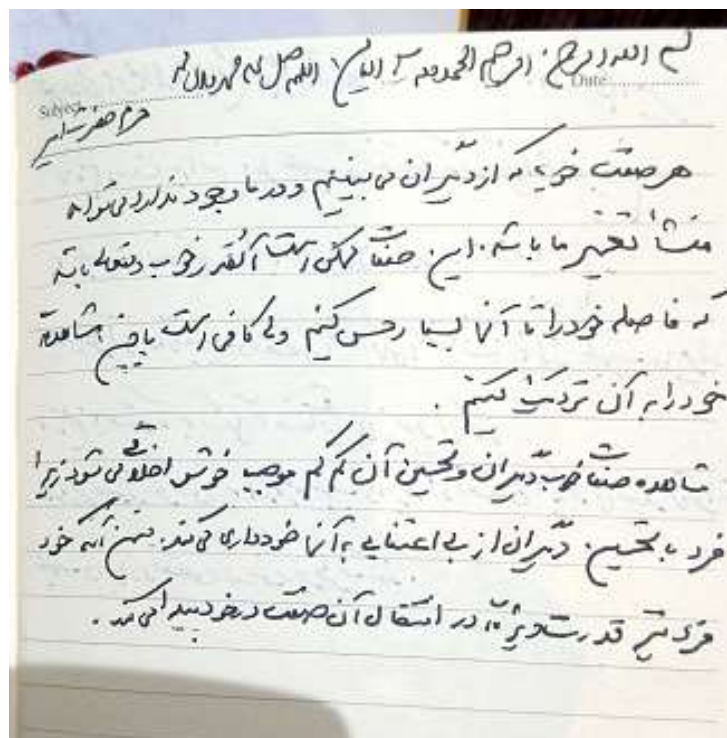
لازم است بدانیم با هر عیب و نقصی که در دیگران می بینیم به عیب و نقصی مشابه در درون خود دلالت یابیم. یعنی هر کسی دارای عیب و نقصی است ممکن است نشانه از عیب و ایراد از من باشد که به شکل های متفاوتی بروز پیدا می کند در این صورت هر کس به اندازه عیب و ایرادها و نقص هایی که می بیند می تواند عیب و ایراد و نقص در خود بر طرف کند.

به الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين  
 Subject: ۱۱۶  
 لازم است برای عیب و نقصی در دیگران به بینیم  
 به عیب و نقصی مشابه در درون خود دلالت یابیم.  
 یعنی هر کسی دارای عیب و نقصی است که نشانه از عیب و ایراد  
 از من باشد که به شکل های متفاوتی بروز پیدا کند  
 در این صورت هر کس به اندازه عیب و ایراد و نقصی که می بیند می تواند  
 عیب و ایراد و نقص در خود بر طرف کند.

هر صفت خوبی که از دیگران می‌بینیم و در ما وجود ندارد، می‌تواند منشا تغییر ما باشد. این صفات ممکن است آنقدر خوب و متعالی باشد که فاصله خود را تا آنها بسیار حس کنیم ولی کافی است با چنین مشاهده‌ای خود را به آن نزدیک کنیم. این به معنای تقلید نیست بلکه مشابه‌سازی است.

مشاهده صفات خوب دیگران و تحسین آن کم کم موجب خوش اخلاقی می‌شود زیرا فرد با تحسین دیگران از بی‌اعتنایی به آنها خودداری می‌کند. ضمن آنکه خود فرد نیز قدرت ویژه‌ای در انتقال آن صفت در خود پیدا می‌کند.

آفرین چقدر خوب فلان کار را می‌کنی چقدر در این صفت خوب هستی. خوبی‌ها را ببیند و به روی فرد بیارود.



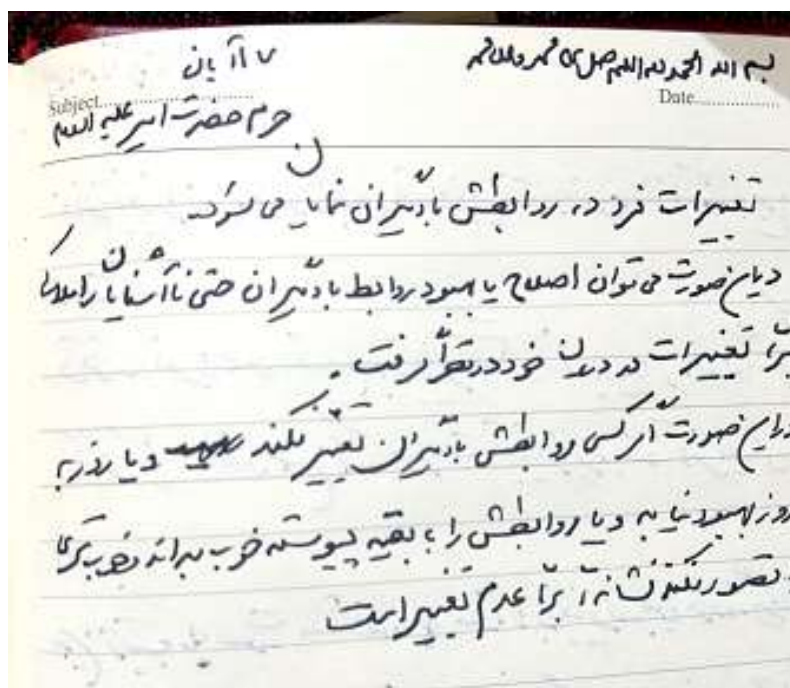
وقتی تغییرات به صورت جمعی اتفاق بیفتند، بی‌تردید اثراتش بی‌بدیل است. وقتی دو نفر یا جمعی تصمیم به تغییر داشته باشد، بسیار اتفاقات با شکوهی برای هریک می‌افتد ضمن آنکه سرعت تغییر نیز به شدت افزایش می‌یابد.

بدین ترتیب به صورت مشخص موردی را برای تغییر در بین خود و دیگران انتخاب و به صورت روزانه یا هفتگی و یا ماهانه با پیگیری از هم روند اصلاح را در خود ارزیابی کنیم. البته ممکن است در ابتدا این سهولت دیده نشود ولی به تدریج تمایز فاحش آن با تغییر فردی معلوم می‌گردد.



تغییرات فرد در روابطش با دیگران نمایان می شود. در این صورت می توان اصلاح یا بهبود روابط با دیگران حتی با آشنایان را ملاکی برای تغییرات در درون خود در نظر گرفت. البته در ارتباط با نامحرم باید به حدود شرعی توجه داشت.

در این صورت اگر کسی روابطش با دیگران تغییر نکند و یا روز به روز بهبود نیابد و یا روابطش را با بقیه پیوسته خوب بداند و خوب تری را تصور نکند، نشانه ای برای عدم تغییر است.



مردم‌داری نه به معنای آبروداری، خود منشأ تغییرات در زندگی است. فقط باید توجه کرد که معیار مردم‌داری باید خدا باشد.

مردم‌داری یعنی اعتنا و توجه به مردم و نیازهای معمول آنها

مردم‌داری یعنی بی تفاوت نبودن به مشکلات آنها

مردم‌داری یعنی وساطت در حل مشکلات مردم

مردم‌داری یعنی ارتباط مؤثر با مردم برای ایجاد تفاهم و رد و بدل اطلاعات

مردم‌داری یعنی نمایندگی خدا برای رحمت‌رسانی در بین مردم

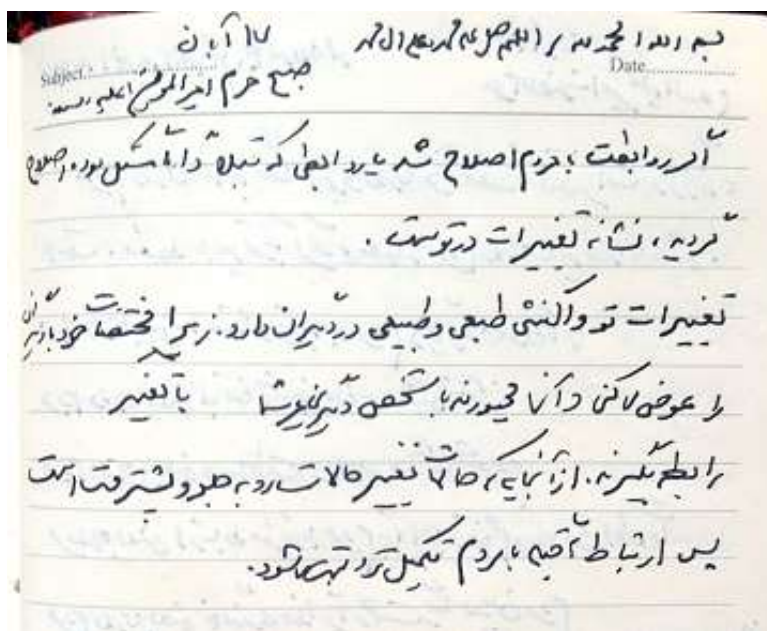
مردم‌داری یعنی نیازمند دانستن خود به برطرف کردن نیازهای مردم و افتخار دیدن رجوع نیازهای ایشان به خود.

مفهوم مردم‌داری با آبروداری تفاوت واضحی دارد، در این که کسی برای آبروداری کاری را می‌کند محورش خود اوست و در مردم‌داری مردم است و تفاوت این دو کاملاً مشخص است.

Subject: ۱۷ بیان  
 حرم حضرت امیر علیه السلام  
 در آمد الحمد لله المصلح المبرور  
 مردم داری نام معنی آبروداری خود منقذ، تغییرات در زندگی  
 است. معط باید توجه کرده معیار مردم داری باید ضوابط است.  
 مردم داری یعنی اعتماد و توجه به مردم و نیاز که معمول آن  
 مردم داری یعنی به تفاوت بین مردم مشکلات آن  
 مردم داری یعنی رعایت در حل مشکلات مردم  
 مردم داری یعنی ارتباط مؤثر با مردم برای ایجاد تفاهم و دردی بین اطراف  
 مردم داری یعنی نمایندگی خدا بر آرزوی مردم  
 مردم داری یعنی نیازمند استخ خود به نفع بر طرف کردن نیاز مردم واقف  
 رجا نیاز آسان به خود.  
 مهمان مردم داری با آبروداری تفاوت واضحی دارد، در اینجا به کسی که آبروداری  
 کاری را می کند چیزی خود دوست در مردم داری مردم است رعایت  
 این دو تریه متمم است

اگر روابط با مردم اصلاح شد یا روابطی که قبلاً داشتی مشکل بوده اصلاح گردید، نشانه تغییرات در توست.

تغییرات تو واکنشی طبیعی و طبیعی در دیگران دارد. زیرا با تغییر مختصات خود با دیگران را عوض می کنی و آنها مجبورند با شخص دیگری غیر شما رابطه بگیرند از آنجایی که تغییر حالات رو به جلو و پیشرفت است پس ارتباطهای قبلی با مردم تکمیل تر می شود.



در صورتی که از تغییر نکردن مردم ناراحت و عصبانی شدی، خود در امور خود بیشتر اهل تغییر شو و این گونه ناراحتی و عصبانیت را جبران کن. به عبارت دیگر، بسیاری از مواقع از دیگران به دلیل کم کاری، تنبلی، تعصب، جمود، توقعات بیجا و ... ناراحت می‌شویم. کافی است به جای انتقال این موارد و بروز ناراحتی، کاری را انجام دهیم. حداقل در فضای معنوی تاثیرات مخرب آن کار را تا حدی تقلیل می‌دهد.

این بدان معناست که انسان هم می‌تواند خود را از گناهان پاک کند و هم می‌تواند زمینه کلی و عمومی گناهان را در خود بخشکاند. هر قدر قدرت طهارت فرد و یا قوت کنترل او در برابر گناهان بیشتر باشد، قدرت اصلاح او نیز بیشتر می‌شود.

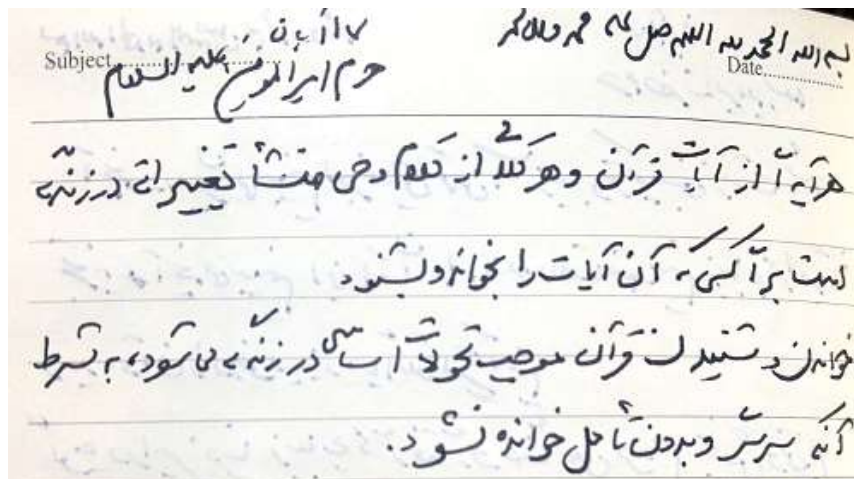
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 Subject: تاریخ  
 تاریخ: ۱۳۹۰/۰۵/۰۵  
 در صورتی که از تغییر کردن مردم نماند و عصبانیت خود را بروز دهد  
 بیشتر اصل تغییر است و اینگونه ناراضی و عصبانیت را در آن نشان  
 به عبارت دیگر، بیمار که از مزاج از دیگران به دلیل کم کاری، تبعیض،  
 تحصب، محروم، آزار و شکنجه، توقفت میماند و ناراضی میماند  
 کافی است به حال آسفال این موارد بروز ناراضی، کار به اینها انجام  
 در اصل در نفس مخزنه تأثیرات خفیه آن کار را با حد لعل در حد  
 این به این معناست که آن هم چه توان خود را از نشان نماند و در این  
 که در کمال آزار خود بخواند. هر قدر قدرت طهارت زد و با قوت  
 کمال بود در برابر آن بیشتر باشد، قدرتی اصیل او تیر بیشتر است.

برای اصلاح دیگران و ایجاد تغییر در آنها خود تغییر کن، در این صورت نقیصی را در دیگری در نظر بگیرد و در خود به نیابت از تغییر آن، نقص دیگری تغییر کن.

در این صورت داشتن نقص و عیب در دیگران به عنوان عامل محرکی برای رفع نواقص و عیوب یا ترک کارهای اشتباه می شود. این هم برای کسانی است که عیبی را برای خودشان متصور نیستند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 Subject: تاریخ  
 تاریخ: ۱۳۹۰/۰۵/۰۵  
 بر این اصلاح دیگران و ایجاد تغییر در آنها، خود تغییر کن. در این  
 صورت نقص را در دیگران در نظر بگیر و در خود به نیابت از تغییر آن  
 نقص دیگری تغییر کن.  
 در این صورت داشتن نقص و عیب در دیگران به عنوان عامل محرکی  
 برای رفع نواقص و عیوب یا ترک کارهای اشتباه می شود.

هر آیه‌ای از آیات قرآن و هر کلامی از کلام وحی منشأ تغییراتی در زندگی است برای کسی که آن آیات را بخواند و بشنود. خواندن و شنیدن قرآن موجب تحولات اساسی در زندگی می‌شود، به شرط آنکه سرسری و بدون تأمل خوانده نشود.



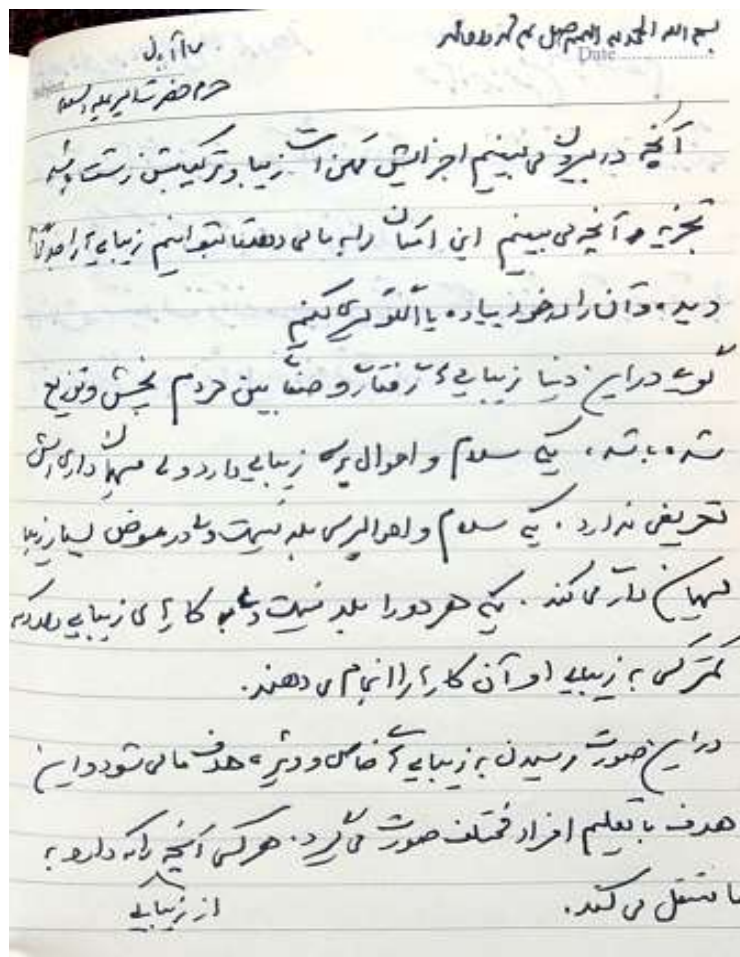
همه انسان‌ها نواقصی دارند که برخی از آن را خودشان می‌بینند و برخی دیگر توسط دیگران دیده می‌شود و فرد می‌تواند آن را اصلاح و تغییر دهد. برخی می‌گویند که ما نمی‌دانیم چه چیزی را تغییر دهیم. مرتبه‌ای از هر عیبی که در دیگران مشاهده می‌کنیم در خود ما هم وجود دارد.

آنچه در بیرون می‌بینیم اجزایش ممکن است زیبا و ترکیباتش زشت باشد، تجزیه آنچه می‌بینیم این امکان را به ما می‌دهد تا بتوانیم زیبایی‌ها را جداگانه دیده و آن را در خود پیاده یا الگوگیری کنیم.

گویی در این دنیا زیبایی‌های رفتاری و صفاتی بین مردم پخش و توزیع شده باشد، یکی سلام و احوال‌پرسی زیبایی دارد ولی میهمان‌داری‌اش تعریفی ندارد. یکی سلام و احوال‌پرسی بلد نیست ولی در عوض بسیار زیبا میهمان‌داری می‌کند. یکی هر دو را بلد نیست و کارهای زیبایی دارد که کمتر کسی به زیبایی او آن کارها را انجام می‌دهند.

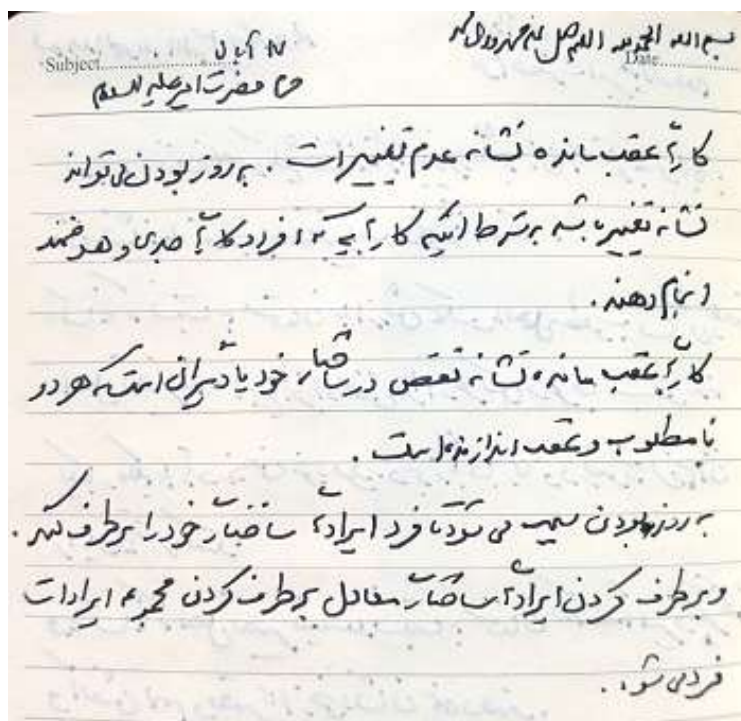
در این صورت رسیدن به زیبایی‌های خاص و ویژه هدف ما می‌شود و این هدف با تعلیم افراد مختلف صورت می‌گیرد. هر کسی آنچه از زیبایی را که دارد به ما منتقل می‌کند.





کارهای عقب مانده، نشانه عدم تغییر است. به روز بودن می تواند نشانه تغییر باشد به شرط اینکه کارهایی که افراد کرده اند جدی و هوشمند انجام دهند.

کارهای عقب مانده نشانه نقص در ساختار خود یا دیگران است که هر دو نامطلوب و عقب اندازنده است. به روز بودن سبب می شود تا فرد ایرادی های ساختار خود را برطرف کند و برطرف کردن ایرادهای ساختاری، معادل برطرف کردن مجموعه ایرادات فرد می شود.



توجه به سخنان مهم و کلیدی نشانه‌ای برای تغییر برای آن است و بی توجهی به آن نشانه بی توجهی به تغییرات و تحولات است. کسانی که نسبت به سخنان با ارزش عکس‌العمل مطلوب نشان می‌دهند، اهل تغییرند. این افراد سخنی را از هر کس و هر جا بشنوند نه یک‌بار بلکه بارها در ذهن خود مرور و بر زبان جاری و در صورت لزوم آن را یادداشت می‌کنند.

ولی کسانی که اهل تغییر نیستند نسبت به سخنان حکمت‌آمیز واکنش مهم و معتبری از خود نشان نمی‌دهند.

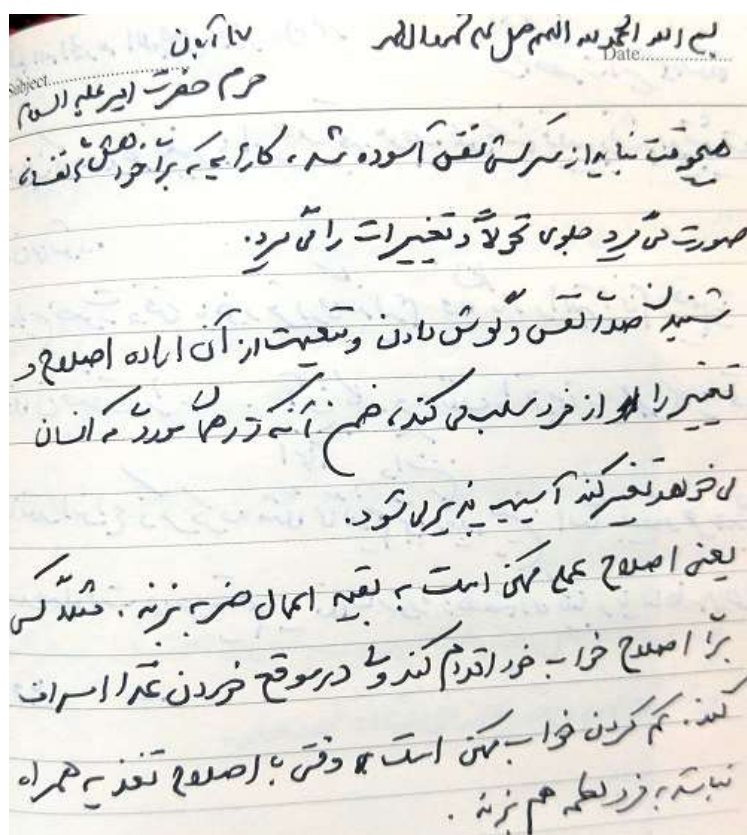
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 موضوع حضرت امیر المومنین  
 قرین کردن هر تغییر با امری مستحبی موجب تغییر و تشدید و تثبیت آن می شود.  
 در این صورت وقتی با خود قرار می گذاریم فلان کار را بهتر انجام دهیم یا فلان صفت را، آن انجام کار و داشتن  
 صفت را قرین یا کار مستحبی مانند انواع ذکر کرده مثلا می گوئیم برای اینکه چنین اتفاقی بیفتد و هر روز صبح  
 صلوات می فرستیم یا فلان سوره را هفته ای یکبار یا ماهانه می خوانم و یا ...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 موضوع حضرت امیر المومنین  
 قرین کردن هر تغییر با امری مستحبی موجب تغییر و تشدید و تثبیت آن می شود.  
 در این صورت وقتی با خود قرار می گذاریم فلان کار را بهتر انجام دهیم یا  
 فلان صفت را. آن کار و صفت را قرین یا امری مستحبی  
 مانند انواع ذکر کرده مثلا می گوئیم برای اینکه چنین اتفاقی بیفتد و هر روز صبح  
 صلوات می فرستیم یا فلان سوره را هفته ای یکبار یا ماهانه می خوانم و یا ...

هیچوقت نباید از سرکشی نفس آسوده شد، کارهایی که برای خواهش نفسانی صورت می‌گیرد جلوی تحولات و تغییرات را می‌گیرد.

شنیدن صدای نفس و گوش دادن و تبعیت از آن اراده اصلاح و تغییر را از فرد سلب می‌کند، ضمن آنکه در همان موردی که انسان می‌خواهد تغییر کند آسیب‌پذیر می‌شود.

یعنی اصلاح عملی ممکن است به بقیه اعمال ضربه بزند. مثلاً کسی برای اصلاح خواب خود اقدام می‌کند ولی در موقع خوردن غذا اسراف کند. کم کردن خواب ممکن است وقتی با اصلاح تغذیه همراه نباشد به فرد لطمه هم بزند.

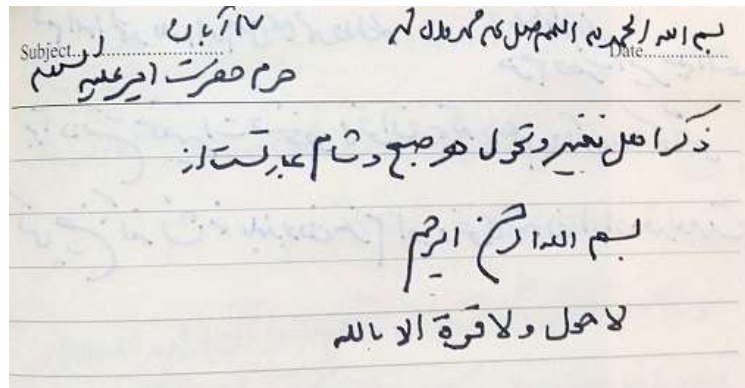


برای داشتن تغییرات مشخص می‌توان به قدر هم رو آورد، که اگر کسی چنین کند نشانه بلند بودن عزم او و قوی شدن اراده اوست.

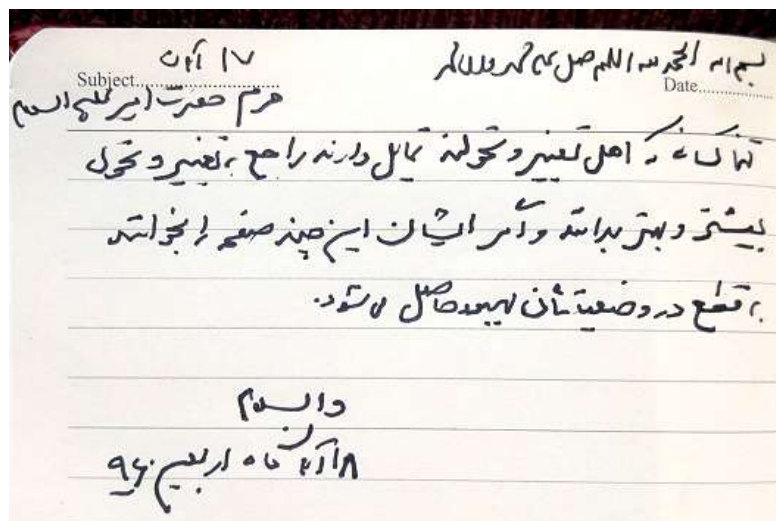
ذکر اهل تغییر و تحول هر صبح و شام عبارتست از

بسم الله الرحمن الرحيم

لا حول ولا قوة الا بالله



تنها کسانی که اهل تغییر و تحولند تمایل دارند راجع به تغییر و تحول بیشتر و بهتر بدانند و اگر ایشان این چند صفحه را بخوانند به قطع در وضعیتشان بهبود حاصل می شود. والسلام. ۸ آبان ماه اربعین ۹۶



## نوشته‌های خانم ادیب در مورد تغییر:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

السلام عليك يا ابا عبدالله

### مهارت‌های تغییر

همگام با زیارت‌های اربعین حسینی

۱

هر کدام از ما خانواده‌ای و اطرفیانی داشته‌ایم که جور خاصی زندگی کرده‌اند. بعضی پرتنوع‌تر و بعضی ساکن‌تر.

بعضی پرتحرک‌تر و بعضی ثابت‌تر.

بعضی پریاهوتر و بعضی ساکت‌تر.

و هر کدام از این‌ها را دیده‌ایم و به مرور یاد گرفته‌ایم.

خودمان هم از نسل‌های قبل خلق و خواها و صفاتی را با خود آورده‌ایم که زمینه ذهن ما شده است.

حتی مزاج ما در این نقش دارد که چقدر اهل سکون یا تغییر باشیم. اما با این همه می‌شود تغییر کرد و همه می‌توانند

طور دیگری هم رفتار کنند. گاهی می‌شود از رفتارهای ظاهری شروع کرد تا به مهارت و باور تبدیل شود و گاهی

تغییر در شناخت و باورها منجر به بروزات متفاوت و دیگرگونه می‌شود.

اولین مثل: **وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ.**

و دومین مثل: **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ.**

اما یادمان هست که هر تغییری هم هنر مهمی حساب نمی‌شود. مثل این‌هایی که: **ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَاىَ أَنْ**

**كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ.**

باید مراقب قدم‌های شیطان باشیم که ما را آرام آرام منحرف می‌کند و بعد از چند وقت یک تغییر یافته حرفه‌ای، در به درد نخور بودن و هیزم جهنم شدن را می‌سازد.

#آدم‌ها فرق می‌کنند، تغییرها هم.

۲

قصه از سفر زیارتی اربعین شروع شد و شب قبل از حرکت که استادمان فرمودند:

«آنهایی که می‌روند و هم آنهایی که می‌مانند بر این موضوع فکر و بررسی کنند که چگونه می‌توان تغییر کرد؟»

آیا این درست است که سال‌ها طی شود و آدم‌هایی که حتی دوست دارند خوب و خوب‌تر بشوند همچنان مثل قبل باشند و فقط در آرزو یا ادعای تغییر؟

گاهی اصلاً آدم شک می‌کند که نکند واقعا یک چیزی در عالم حاکم بوده و ما فکر می‌کرده‌ایم که انسان‌ها می‌توانند عوض بشوند و خداوند پیامبران (علیهم‌السلام) را یکی پس از دیگری فرستادن به دنبال تلاشی بی‌حاصل؟!»

#آغاز فکر کردن

۳

اولین اصلی که به نظر می‌رسد می‌تواند عامل تغییر شود این است که «اگر همان کاری را می‌کنی که همیشه می‌کردی، همان نتیجه‌ای را می‌گیری که همیشه می‌گرفتی». یعنی باید بتوانیم در برخورد با یک ماجرا گاهی متفاوت با همیشه برخورد کنیم.

اگر برای خودمان و بقیه عادت شده که یک فهم خاص و یک واکنش خاص ثابت را به موضوعات پیرامون از ما ببیند، این بار خودمان و همه را غافل گیر کرده و طور دیگری رفتار کنیم.

اگر همیشه سوال می‌کردیم، این بار سکوت و فکر کنیم. اگر همیشه شکایت می‌کردیم، این بار موقتا شکایت نکنیم. اگر فوراً دست به کار می‌شدیم و یک واکنش عملی تند و جدی می‌دادیم، حالا این واکنش را به تاخیر بیندازیم. شاید اوضاع کمی نرم‌تر شد و توانستیم چند ستاره رنگی به خودمان بدهیم!

# پیش‌برنده‌ها

# یکبار هم طوری دیگر، حتی برای تنوع.

۴

راه کار بسیار مهم‌تر این است که... اصلاً بگذارید بگویم چه شد که این راه کار خودش را نشان داد. داشتم از بعضی اطرافیان خداحافظی می‌کردم برای رفتن به زیارت و آنها هم آرزوها و خواسته‌هایشان را می‌گفتند: به امام حسین (علیه‌السلام) بگو بدنم گاهی درد می‌کند. بگو کمرم، دلم، سرم، چشمم... پایم. اگر نه الحمدلله مشکل دیگری نیست. همه چیز هست...!

بنظرم می‌آمد یک چیزهایی کم است. شاید درست نباشد که بگویم. همه چیز هست و فقط چند تا درد و ناراحتی جسمی داریم.

این‌هایی که این دعاها را داشتند از فرزندان و نوادگان بزرگترین علما هستند. کسی که عالم‌زاده است، کسی که یک روزی پدر و مادر بزرگش از همراهان در کشتی نوح بوده‌اند (ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ)، کسی که اصلاً پیامبرزاده است و به او بنی آدم (علیه‌السلام) می‌گویند، کسی که پدرش امام زمان است؛ باید کمتر از سیدبن طاووس شدن، علامه طباطبایی، سید حسن نصرالله، بانو امین شدن را نخواهد.

هرقدر آدم خودش را بزرگ‌تر بداند و از کارهای مهم پدران و اجدادش بیشتر خبر داشته باشد، سطح دعاها و طلب‌هایش مرتب و مرتب پیشرفت می‌کند و این پیشرفت و این حرکت، خودش آرزوهای بزرگ‌تر و همت‌های عالی‌تری را به همراه می‌آورد.

# پیش‌برنده‌ها

# بزرگ‌زاده بودن، مرور کردن بزرگی‌های پدران.



دقایقی بین راه پیاده شدیم. منتظر هم سفرم ایستاده بودم تا آمد.

گفتم: رفتی؟ خرید کردی... آمدی؟ گفت: آره.

گفتم: این درخت زیتون را ببین! چه زیتون‌های سیاه و قشنگی دارد.

گفت: عه! ندیده بودم، خوشم می‌آید گاهی هم آدم کمی سر به هوا باشد. خیلی چیزهای بیشتری را می‌بیند.

گفتم: کمی آن طرف تر را ببین، چه مسجد قشنگی است. اما راستی حرم حضرت معصومه کجاست؟

آهان! آنجاست. چه خوب شد سر به هوا شدیم، از زیتون... تا مسجد... تا حرم....

# پیش‌برنده‌ها

# کمی بیشتر ببینیم.

تغییر را نباید گفت. باید کرد. آن هم در جهت ربّ.

سخت‌م می‌آید از تغییر فقط حرف بزَنَم و نکته پشتِ نکته بنویسم.

خداوند فرموده: اِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ

با یک راه کار هم می‌شود رفت و یک عمر، پر از تحول شد. تحول خودش تحول می‌آورد.

این پایین‌ها که ایستاده باشی، هیچ‌کدام از تپه‌های بلند و بلندتر بعدی پیدا نیست. حرف زدن از قله‌ها هم هوا را

عوض نمی‌کند. باید یک تکانی به خود داد و از اولین تپه بالا رفت.

# پیش‌برنده‌ها

# پیروزی، پیروزی می آورد، عبور از گردنه‌ها

۷

می توانی مثل آدم‌هایی که فقط درست‌ترین و کامل‌ترین حرف‌ها را می‌شنوند، فقط حرف‌های استاد را بخوانی و بقیه‌اش را رد کنی برود.

درست‌ترین و کلی‌ترین و کامل‌ترین حرف‌ها مو، لای درزشان نمی‌رود. اما همه هم بلد نیستند که آن را به زندگی و امور جزئی روزمره تبدیل کنند.

می توانی مثل آدم‌های نیازمند به یک ایده، نیازمند به یک پیام، یک شگون و به یک دست‌آویز متفاوت، خس و خاشاک را هم طور دیگری ببینی و بخوانی و قرائت کنی، حتی حرف‌ها و متن‌های یک آدم همین‌طوری.

فقط مرید یک نفر بودن، آدم را قالبی می‌کند. این قدر که حرف‌های همان یک نفر را هم نمی‌شنود که دارد می‌گوید: «به بقیه هم اهمیت بدهید.» حتی معصومین (علیهم‌السلام) هم تنوع دارند.

# پیش‌برنده‌ها

# فقط مرید یکی نشدن

# گوش و چشم جستجوگر داشتن

۸

می‌گوید: از بس که به مشکل خورده‌ایم دیگر زندگی برایمان زهر شده است. می‌گویی: خوب یک فکری بکنید، یک کاری بکنید. می‌گوید: هرکاری که می‌شده کرده‌ایم. دیگر هیچ راهی نبوده که امتحان نکرده باشیم.

(باورت می‌شود. کلی برایش غصه می‌خوری، آخر چرا باید یک عده این قدر گرفتار باشند.)

می‌گویی: خب مشکل چیست؟ می‌گوید ... تعجب می‌کنی!

می‌گویی: تا حالا این راه را امتحان کرده‌اید؟ ... و این راه ... می‌گوید: هیچ فایده ندارد، همه کار کرده‌ایم.

- نه، بین این یکی راه آن یکی کار را که نکرده‌اید...

خلاصه‌اش را بگویم، نه می‌شنود، نه می‌داند، نه حاضر است امتحان کند.

«الناس اعداء ما جهلوا». مردم دشمن آن چیزی هستند که نمی‌شناسندش. امیرالمومنین (علیه‌السلام)

# کندکننده‌ها

# فکرها و گوش‌های بسته

۹

آقای دینانی را که می‌شناسید. فیلسوف، استاد دانشگاه و کارشناس تلویزیونی برنامه معرفت.

تعریف می‌کردند از شخصی که دنبال حقیقت می‌گشت. سال‌های سال بود. همه جا را گشته بود دنبال حقیقت. تا این که یک روز به جایی رسید، به او گفتند کسی این جا هست که حقیقت را می‌داند. بیا برویم از او پرسیم... پا گذاشت به فرار! چرا؟؟

عجب موجودی است آدمی. ادعا زیاد می‌کند، این قدر که خودش هم باورش شده. اما کفایت پاسخ و راهکار رسیدن به آروزهایش را پیدا کند. کفایت بداند اگر ۶ روز ورزش کند یا ۶ تا از این قرص‌های سالم بی‌عارضه بخورد حالش خوب می‌شود. ۵ تا را ادامه می‌دهد، یکی را می‌گذارد بماند. چرا؟

# کندکننده‌ها

# ادعاها و تعارض‌ها

۱۰

مردم عراق از کم‌تغییرترین مردم روزگارند. سال‌ها می‌آیند و می‌روند و کمترین تحولی و اصلاحی در آن اتفاق نمی‌افتد.

وقتی وارد این کشور می‌شوی اولین چیزی که برایت تعجب دارد این که چرا این قدر سر هم داد می‌زنند و انگار خیلی هم برای مخاطبان‌شان عادی است. مگر گوش‌ها حساس به صدای آرام نیست؟

چرا پرچم‌ها و تصاویر دلخراش از صحنه‌های کربلا همه‌جا پر است؟ مگر ذکر مصیبت ساده برای توجه پیدا کردن کافی نیست؟

چرا سر هر موضوعی این قدر قسم می‌خورند؟ مگر یک کلام‌شان برای باور کردن کافی نیست؟

چرا خودشان این قدر آشغال می‌ریزند و کمتر سطل آشغالی جایی قرار می‌دهند؟ این طوری که خارجی‌ها هم یاد می‌گیرند بریزند و بروند!

هیچ کس فکر نمی‌کند تغییر را می‌تواند از خودش و اطرافش شروع کند. همه باور کرده‌اند که اینجا خرابه است. چرا پشت سر هم مرثیه گوش می‌دهند؟ این گوش‌ها چقدر از شنیدن «هل من ناصر» و رد شدن پر شده است! این‌ها که از بچه تا بزرگشان این همه دارند کار می‌کنند! خیلی بیشتر از ماها، پس چرا کوچه‌هایشان کمترین زیبایی را دریافت نمی‌کند؟ چه رسد به شهر و کشورشان؟ نکند هر کسی فقط برای امورات خانواده خودش کار می‌کند؟ چرا آشغال‌ها را مدتی طولانی جمع می‌کنند و بعد یکجا می‌سوزانند؟

چقدر جای شکر دارد که در چنین سرزمینی بخاطر حماسه حسین (علیه‌السلام) و یاران باوفایش، هر سال این همه موبک و این همه شور برای پذیرایی از مهمانان امام (علیه‌السلام) به راه می‌افتد.

باشد که حساسیت زائران میهمان، به تمیز بودن یا نبودن، سیگار کشیدن یا نکشیدن، داد زدن بر سر هم یا آرام گفتن و خوبتر شنیدن، فقط مداحی گذاشتن یا حسینی زندگی کردن، تمایزهایی را در فهم و نگاه این مردمان ایجاد کند.

آدم نباید به کثیفی دیدن، بدبویی کشیدن، بد حرف زدن و توهین و تحقیر شنیدن و آتش سوزاندن و دود خوردن عادت کند.

# کندکننده‌ها و پیش‌برنده‌ها

# گوش‌ها نباید سنگین شود.

# سفرها و رفت و آمدها تکان ایجاد می کند.

۱۲

وَدُّوا لَوْ تَدَّهِنُ فَيُدْهِنُونَ

همه چیز را شل گرفتن، بازی گرفتن، ساده فرض کردن و شوخی انگاشتن، آدم را اهل مداهنه و ملاحظه می کند. می خواهد تمام موضوعات را روغن مالی کند. حالا بی خیال، باشد بعدا، نه بابا اینطورا هم نیست، خیلی جدی نگیر.

می گوید، می خواهی اصلا یک روز حرف تو باشد، یک روز هم حرف ما. اما آن روز هم که قرار بشود حرف اهل حق باشد، باز هم روغن مالی شان شروع می شود. روغن اگر در لولاها و مفاصل باشد جلوی اصطکاک را می گیرد، کارها را تسهیل می کند و سرعت را بالا می برد. اما روغنی که بر مزاج آدم غلبه کند، او را سست و سنگین و زمین گیر می کند، عجب گرفتار کننده است. هر خط و خلافی که بعدش راه می افتد از اثر این شوخی گرفتن جدی ها و در نتیجه جدی گرفتن امورات بی حاصل است.

# کند کننده ها

# شوخی گرفتن جدی ها

۱۳

أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ؟ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟

خیلی باید بچه باشی (بخوانید رشد نیافته باشی) که بتوانی هر چیزی را به دهان ببری، هر جایی بنشینی، هر حرفی را بزنی، هر چیزی را برای خودت برداری...

شروع بزرگ شدن، آن موقع است که تاریک و روشن، زشت و زیبا، بد و خوب، کثیف و تمیز، عالم و جاهل، بهشت و جهنم برایت فرق کند. خیلی باید ساده باشی که فکر کنی تفاوت کثیف و تمیز را می فهمی اما قیام کردن و قیام نکردن برایت فرق نکرده باشد.

برای نکردن هر کار خیری هزار و یک دلیل هست، اما کاش آدم بخواهد کاری را بکند و برایش بالا رفتن و پایین ماندن فرق کرده باشد.

#پیش‌برنده‌ها

#فرق کردن، آغاز جدی شدن

۱۴

دارد طبق روال آرام و بی‌دردسر خودش کلاس‌هایش را برگزار می‌کند و طبق قواعدی که برای خودش چیده، کارها را جلو می‌برد. یکی از دوستان همراه هم‌مقصد خوش‌نیت می‌رسد و می‌گوید امروز هم‌زمان با کلاس شما جایی دیگر کلاس استادی قوی‌تر یا جشن و مراسم بهتری قرار است برگزار شود. موافقید تا از همه دعوت کنیم و امکاناتش را سریعاً فراهم کنیم که بتوانند از این فرصت پیش‌آمده استفاده کنند؟

وای! نظم ذهنی‌اش بهم می‌ریزد... اعصابش خرد می‌شود... سرگیجه می‌گیرد. می‌گوید الان که به این سرعت نمی‌شود افراد را برای پس‌فردا خبر کرد و حرکت داد. اگر قبلاً می‌دانستیم، اگر جلسه می‌گذاشتیم، جایگاهش را در ساختارها و نظام‌هایمان پیدا می‌کردیم، نمودارش را می‌کشیدیم، آثارش را در بلندمدت و کوتاه‌مدت برآورد می‌کردیم.

- خوب چه اشکالی دارد؟ گاهی هم یک خبرهایی، بی‌مقدمه به ما می‌رسد، کمی تغییر مثبت که اشکالی ندارد!

- هر نوع تغییری که اثرات مثبت ندارد!

- یعنی هر تغییری حتماً اثرات منفی دارد؟

- نه، اما همین‌طوری که نمی‌شود. باید از چند هفته قبل بصورت نرم نرم در سیستم طرح می‌شد، آمادگی سنجی می‌شد...

- مگر نمی‌توانیم گاهی هم چابکی در تصمیم و عمل داشته باشیم؟

- نه، آخر همین‌طوری که نیست!

- ... باشد ... نمی‌شود... و باز هم نمی‌شود.

# کندکننده‌ها یا پیش‌برنده‌ها

# تعریف‌های ذهنی ثابت یا داشتن تعریف از چابکی و تغییر در لحظه

۱۵

بارها رفته بود زیارت و برگشته بود و نمی‌دانست چرا آن‌طورها که می‌خواهد دست و دلش را پر نمی‌کنند. از خودش خسته شده بود که وقتی به محضر کریم می‌شود، چرا توان دریافت کردنش این قدر محدود است. از خودش پرسید: چطور می‌توانم که بیش از این‌ها از امام درخواست و بهرمندی داشته باشم؟ به خودش پاسخ داد: اگر می‌دانستی چگونه که تا کنون خواسته بودی. پس از خود امام پرس که راه و رسمش را می‌دانند.

از امام پرسید، بهش گفتند برای همه چیز، دعا کن و بخواه. از همه اجزای عالم و به هر شکلی می‌شود درس گرفت. زبانش کم‌کم راه افتاد.

امروز آمده‌ام حرم، می‌شود از دیدنی‌ها بهم نشان بدهید؟ از شنیدنی‌ها برایم بگویید؟ از فهمیدنی‌ها بهم بفهمانید؟ درسی بگیرم از خوشی‌ها، از ناخوشی‌ها، هنگام خوردن، هنگام نشستن، بلند شدن، وارد شدن به صحن، خارج شدن از رواق، نگاه به آسمان، نگاه به قرآن، درسی بگیرم از کتاب دعا، از نشستن کنار مردم، نماز خواندن، اذان شنیدن و ... می‌شود در هر تاملی و حالی، درسی و علمی و مرتبه‌ای برایم قرار دهید؟

این بار دیگر فرق کرد. حالا نگران بود از این که نتواند این همه را بفهمد و درک کند یا مبادا این همه مطلب یادش برود و تنها در لحظه‌ای باشد و تمام شود! اصلاً نگران شد از این که این چند روز تمام شود و فقط یک خاطره از آن بماند.

برای آن هم دعا کرد که بفهمد و درک کند و یادش نرود و این زیارت‌ها و فهم‌ها و عمل‌های پیوسته به آن، تا ابدیت به طول بیانجامد و هیچ وقت برایش تمام نشود.

این بار دیگر فرق کرد ...

هنوز تمام نشده ...

حالا دارد در زیارت زندگی می کند هر جا که می رود و می آید.

#قُلْ مَا يَعْجُبُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ

#پیش برنده ها

#با دعا زندگی کردن

۱۶

اگر سؤال داشته باشی به هر چیزی که نگاه می کنی می تواند پیامی و بُعدی از پاسخ را برایت همراه انعکاس بدهد.

به گیاهان اگر نگاه کنیم

باز هم و باز هم

یادمان میاید که اگر هر موقعی شرایط و امکانات آب و هوایی شان در مضیقه بیافتد فوراً برگ های اضافه را می ریزند  
پایین و ریشه و تنه اصلی را حفظ می کنند.

تشخیص این که

«اساس زندگی را فدای اثاث زندگی نمی کنند.»

باید از گیاهان یاد گرفت. آنهایی که با کم و زیاد شدن های زندگی سریعاً دست به تغییر و اصلاح زنند،  
استحکام بخشی به ریشه ها را از دست بدهند و همه چیز را با هم بخواهند،

همه چیز را با هم از دست می دهند.

حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند: اگر آنچه را می خواهی نمی شود، آنچه می شود را بخواه.

#پیش برنده ها

#ریشه ها مهمترند



موقعیت‌های خاصی از زندگی هست که آدم را برای تند تند خوب تر شدن مهیا می‌کند.

مثلاً اغلب آنهایی که جداً برایشان مهم است که خوشبخت بشوند و با خوبی‌های زیادی سروکار پیدا کنند، هرچه با ملاک و معیارهای ازدواج آشنا تر می‌شوند و فکرش را می‌کنند که آن آدم خوبی که دنبالش می‌گردند حتماً یک آدم خوب و دارای ارزش‌های متعددی را قبول می‌کند، شروع می‌کنند به تندتر مطالعه کردن، کلاس رفتن، اخلاق و سازگاری پیدا کردن، نمازخوان تر شدن، هنرمندتر شدن، و قبل از هر چیز مقصدها و مسیرهای خود را بازیابی و بازسازی کردن...

یکی از این مواقف هم فکر و خیال بچه‌دار شدن است، خصوصاً وقتی که می‌فهمیم: اخلاق و صفات و اندیشه‌های ما و آداب و اصول و حتی تغذیه و آب و روغنی که داریم با آن زندگی می‌کنیم می‌تواند بر سلامتی و زیبایی و شادابی و خوش ایمانی فرزندان اثر داشته باشد.

یکی هم در صورت خبر یافتن از وقوع حتمی مرگ است. مرگی که هیچ‌وقت خبر نمی‌کند، پایان همه مهلت‌های آدمی است. آدمی که خیلی فرصتش کم است، بسیار بسیار توشه لازم دارد و از هر کدام از همین روزها و لحظه-هاست که باید امتیازی بدست بیاورد تا برای ابدیتش مصرف کند.

# پیش‌برنده‌ها

# سرعت در اصلاح، با عاقبت‌نگری

یک نگاه که به جمعیت راه‌پیمایان اربعین حسینی می‌کنی، اولین چیزی که شکوه و زیباییش توجهت را به خود می‌گیرد، پرچم‌های رنگارنگ و بلند کناره مسیر است و در کنارش پرچم‌های کوچک‌تر و باز کوچک‌تر تا می‌رسد روی ساک‌ها، در اتصال به هر یک نفر و حتی کالسکه بچه‌ها. چقدر در این حماسه پرچم موضوعیت دارد.

صحنه عاشورا هم پر بوده است از پرچم، پرچم‌های یزیدی و پرچم‌های حسینی. فکرش را بکنید اگر یک نفر در خیمه و لشکر حسین (علیه‌السلام) رفت و آمد کند و ادعای خدمت داشته باشد و پرچم یزیدی‌ها را هم خیلی سفت در دست گرفته یا به کیف و کوله خودش وصل کرده باشد!

نمی‌دانم چطور می‌شود کسی خودش را مسلمان امروزی فرض کرده و چند تا پرچم طیب و خبیث و سعد و نحس را با هم به دست و قامتش وصل کرده باشد، در حالی که امام زنده حاضر هم دارند با همه توجهشان نگاه می‌کنند و دنبال یاران یک دل می‌گردند.

#پیش‌برنده‌ها

#یک‌دل شدن و مقابله با تعارض‌ها

#کل یوم عاشورا

۱۹

آنهایی که خیلی مقاوم به تغییرند، زندگی برایشان سخت می‌شود. هم برای خودشان و هم برای اطرافیانشان. از آنجایی که دنیا حال و هوایش روی ثبات و قرار نیست، آنوقت راه به راه به آنها شوک وارد می‌کند و اوضاع جور دیگری می‌شود که انتظارش را نداشتند.

آنوقت است که که پشت سر هم احساس بد بیاری و بیچارگی می‌کنند و مثل زلزله‌زده‌ها بی سر و سامان می‌شوند.

حالا فکرش را بکنید بعضی‌های دیگر در همین احوال و شرایط زندگی می‌کنند، اما خرم و خوشحال. چرا؟

چون اصلاً تو تعریف‌هایشان این را گذاشتند که قرار نیست همه چیز یک جور بماند.

اگه می‌خواهی هیچ‌وقت در زندگی بیچاره نشوی، کافیت باور کنی که بی‌چاره هستی! بیچاره خدا و حکمت‌های او.

آدمی که بی‌چاره بودنش را باور کرد، پشت سر هم بیچاره نمی‌شود!

و آدمی که هر روز آماده یک اتفاق جدید و یک تغییر در برنامه دنیا است، تغییرات برایش پر از فهم‌های تازه و جالب و دست‌آوردهای جدید است.

این هم یه جور دیگری نوشتم که هم آن یک جور نباشد.

# پیش‌برنده‌ها

# فهم جور و واجوری دنیا

۲۰

وقتی می‌گویند ظلم نکن، گناه نکن، اذیت نکن، جوابش این نیست که: «همه دارند همین کار را می‌کنند.» این یک جواب کوفی است. وقتی یاران یزید خیمه‌ها را آتش زدند و دنبال بچه‌های بی‌پناه و بی‌سر و سامان امام (علیه‌السلام) گذاشتند، یکی هم بود که گوشواره از گوش بچه‌ها می‌کند و زار زار گریه هم می‌کرد!

به او گفتند تو که داری همه چیز را می‌بری، دیگر گریه کردنت چیست؟ گفت بین فرزندان رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به چه روزی افتاده‌اند! گفتند خوب نکن، نبر! گفت آخر اگر ما نبریم، بقیه می‌برند!

آدم اگر کوفی نباشد هر جا فهمید اشتباه کرده و دارد مقابل حق می‌ایستد، از همان‌جا مثل یک حرّ برمی‌گردد و مقابل امامش سر خم می‌کند و معذرت می‌خواهد. بقیه می‌خواهند با او همراهی بکنند یا هیچ‌وقت نفهمند.

# کندکننده‌ها

# همه دارند می‌کنند، جامعه این‌طور است!

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات